

دکتر سید یاسر جبرائیلی
مدیر مسئول



ناترازی، کالایی سازی و بازاندیشی عدالت در پرتو نقد نئولیبرالیسم

بحران انرژی در ایران که طی ماه‌ها و سال‌های اخیر به صورت کمبودهای مکرر برق، گاز و بنزین ظهور یافته، نه صرفاً بحرانی فنی، زیرساختی یا بودجه‌ای، بلکه نشانه‌ای از اختلالی ژرف‌تر در منطق حکمرانی بر منابع عمومی است؛ اختلالی که ریشه در غلبه گفتمان نئولیبرالی بر سیاست‌گذاری‌های کلان دارد. این غلبه، هم بنیان‌های نهادی تولید انرژی را فرسوده کرده و هم سازوکار توزیع آن را به عرصه‌ی چالش میان منطق بازار، کارکرد دولت و اصول عدالت بدل ساخته است.

در چارچوب نئولیبرال، ناترازی انرژی - یعنی فقدان توازن میان عرضه و تقاضا - محصول مستقیم «قیمت‌گذاری ناعادلانه» و «یارانه‌های پنهان» تلقی می‌شود. بر پایه این رویکرد، چون دولت انرژی را با نرخ پایین‌تر از قیمت جهانی یا صادراتی در اختیار مصرف‌کنندگان داخلی قرار می‌دهد، نه تنها انگیزه‌های سرمایه‌گذاری از میان می‌رود، بلکه الگوی مصرف نیز به سمت اسراف میل می‌کند. پاسخ تجویزی این تحلیل نیز همان سیاست‌هایی است که از دهه ۱۹۸۰ میلادی تاکنون در دستور کار نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار داشته‌اند: آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی، و کالایی‌سازی خدمات زیربنایی.

اما این روایت، بر پایه پیش‌فرض‌هایی ساده‌انگارانه و غیرواقع‌گرایانه بنا شده است. تحلیل نئولیبرالی، مسئله را صرفاً به قیمت فروش انرژی تقلیل می‌دهد، بی‌آن‌که به ساختار تولید و هزینه‌های آن توجه کند. این در حالی است که در ایران، قیمت تولید انرژی مدت‌هاست که به شکلی دوگانه جهانی شده است. از یک سو، بسیاری از اجزای فرایند تولید - نظیر تجهیزات پالایشگاهی، فناوری‌های نیروگاهی، خدمات مهندسی و ماشین‌آلات حفاری - مستقیماً وابسته به واردات و قیمت‌های دلاری هستند. از سوی دیگر، حتی تولیداتی که در داخل کشور انجام می‌گیرد نیز تحت تأثیر منطق قیمت‌گذاری جهانی است؛ چراکه نهادهای داخلی نظیر فولاد، مس، سیمان، تجهیزات پتروشیمیایی و... برای فروش داخلی، بر اساس نرخ ارز و قیمت‌های جهانی تعیین ارزش می‌شوند. بدین سان، جهانی‌سازی قیمت نهادهای منجر به دلاری شدن گسترده هزینه‌های تولید شده، در حالی که قیمت فروش همچنان ریالی باقی مانده است.

این شکاف ساختاری، با سیاست‌هایی مانند شناورسازی نرخ ارز، که تعیین قیمت دلار را به بازار واگذار کرده، بیش از پیش تعمیق یافته و جهش‌های پی‌درپی نرخ ارز، وخامت ناترازی را تشدید کرده است. در چنین شرایطی، آنچه به‌ظاهر «یارانه پنهان» خوانده می‌شود، در باطن، بازتابی از یک نظام ارزی چندپاره و ناپایدار است.

در این میان، عدالت نه در حذف یارانه، بلکه در بازتعریف نسبت میان هزینه‌های دلاری تولید و قیمت‌گذاری اجتماعی فروش معنا می‌یابد. همان‌گونه که آمارتیا سن و دیگر نظریه‌پردازان اقتصاد اجتماعی تصریح کرده‌اند، عدالت در تخصیص منابع باید بر پایه‌ی توانایی واقعی افراد برای بهره‌برداری از آن منابع سنجیده شود، نه صرفاً بر مبنای قیمت اسمی یا منطق بازار.

از سوی دیگر، انرژی در ایران تنها یک کالای مصرفی نیست که بتوان با ابزار قیمتی آن را تنظیم کرد. مصرف انرژی در بستر ساختارهایی ناکارآمد - نظیر خانه‌های غیراستاندارد، خودروهای پرمصرف، نبود عایق حرارتی، و فقدان جایگزین‌های اقتصادی و کارآمد - رخ می‌دهد.

ادامه سر مقاله در صفحه ۸

روایت عمیق سیاست و اقتصاد



طرح حذف یارانه پنهان انرژی تبعات جبران ناپذیری
در پی دارد، دولت و مجلس مسئولیت نتایج این
اقدام را می‌پذیرند؟

آزمونی با خطاهای ناتمام

۷ ۶ ۵ ۴ ۱



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



نگاهی به مغالطات مستور
در مفهوم یارانه پنهان
گران‌فروشی انرژی،
چقدر عادلانه است؟
۵ ۴

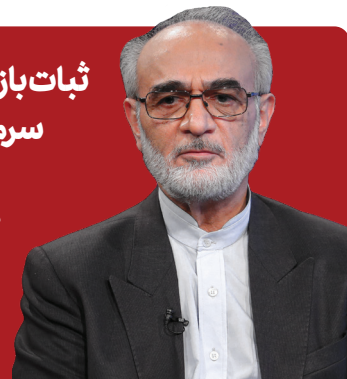
ارزیابی استاد دانشگاه علامه طباطبائی
از طرح حذف یارانه پنهان انرژی:
پیشنهادی که روی میز
رئیس جمهور است

ما را به سمت خودکشی
دسته جمعی سوق می‌دهد
۷ ۶



ثبات بازار ارز، الزامات
سرمایه‌گذاری برای
تولید است

دکتر محمد جواد ایروانی
عضو مجمع تشخیص
مصلحت نظام
۲



دکتر محمد جواد ایروانی در گفتگو با «حکمران»:

ثبات بازار ارز، از الزامات سرمایه‌گذاری برای تولید است

«سیاست ارزی فعلی، نقض صریح اقتصاد مقاومتی است»

وتورم مستمر حدود ۲۰٪ رابه اقتصاد ایران تحمیل کرده است، به برخی از پیشنهاد‌های مدنظر خود اشاره می‌کنم:

۱. پیمان سپاری ارزی صادرکنندگان وتضمین بازگشت ارز با اعمال کنترل پیشینی البته با اعطای فرجه‌های زمانی به جای کنترل‌های پسینی، در این صورت صادرات از طریق کارت‌های بازرگانی اجاره‌ای یک‌بار مصرف منتفی می‌شود.

۲. سیاست تثبیت ارزی واجرای بند دوم سیاست‌های کلی برنامه هفتم؛ جالب‌است بدانیم طبق گزارش رسمی اخیر صندوق بین المللی پول بیشتر کشورها (۵۵٪ کشورها) سیاست ارز ثابت یا ثابت منعطف دارند و۳۵٪ سیاست ارزی شناور یا شناور مدیریت شده دارند.

۳. انواع تشویق صادرات نظیر تجربه کشورهای توسعه‌یافته به‌ویژه با پرداخت مابه‌التفاوت به صورت سوبسید نقدی به جای افزایش نرخ ارز و سؤال مقدر بعدی چگونه تأمین آن است که از محل تعیین مابه‌التفاوت (افزایش) سود بازرگانی واردات کالاهای کمتر ضروری تأمین شده و می‌تواند از طریق سازمان حمایت و حداقل بوروکراسی انجام شود به این ترتیب تعادل در تراز پرداخت‌ها تسهیل گردیده، آرامش به بازار برگشته وبخش تولید و صادرات رونق پیدا می‌کند.

۴. توجه و رعایت هماهنگی و پیوند وثیق بین سیاست‌های تجاری و سیاست‌های ارزی و پرهیز از جزیره‌ای عمل کردن؛ زرمزه خبر آزادسازی واردات کالاهای دارای مشابه داخلی شوک جدیدی وارد و کمر تولید ملی را خواهد شکست و به شدت تقاضای ارز را بالا برده و منجر به عدم تعادل جدید ارزی می‌شود. بایستی واردات مدیریت شده ومراقب سیاست‌های رهاسازی تحت عناوین ومصوبات فریبنده بود. درست زمانی که تولیدکننده با افزایش هزینه‌های دستمزد، هزینه‌های انرژی وقطعی مکررو غیرطبیعی برق مواجه است، رهاسازی واردات ضربه به کارآفرینان، صاحبان صنایع وبه‌ویژه اشتغال و کارگران کشور وباورنکردنی است که در هنگامه افزایش بی‌سابقه تعرفه‌ها و رواج جنگ‌های تعرفه‌ای و تجاری در سطح بین‌المللی و به ویژه بنیان سیاست‌های نئولیبرالیسم توسط خواستگاه خود یعنی ایالات متحده آمریکا فرو ریخته، ما در ایران برعکس به نفع طرف‌های تجاری وبه زیان منافع ملی عمل می‌کنیم.

۵. جهت‌گیری اعتبارات بانکی برای جذابیت‌زایی تولید وجذابیت‌زدایی بخش غیرمولد؛ با برنامه‌های عملیاتی مشخص از قبیل انواع الگوهای اعتبارات بانکی ساختاریافته S.F، اعتبارات زنجیره‌ای ومهم‌تر از آن «نظام رصد جهت‌گیری اعتبارات بانکی توسط بانک مرکزی (نظارت برخط)» بایستی به‌سرعت اجرا شود. ضمن اینکه برنامه بانک مرکزی برای تخصیص کردن وظایف بانک‌ها به جهت‌گیری تولیدمحوری تسهیلات بانکی کمک می‌کند.

۶. تشکیل «کمیته عالی تجهیز و تخصیص ارز» با اختیارات مکفی؛ که این نهادسازی بدون طول وعرض می‌تواند به ثبات نرخ ارز وپیش‌بینی‌پذیر کردن اقتصاد ورشد سرمایه‌گذاری وتولید کمک کند.

۷. جدیت در رویکرد خنثی‌سازی تحریم‌ها با تنوع در نظام‌های گوناگون پرداخت دوجانبه وچندجانبه. جالب است که اخیراً رئیس گروه وزرای دارایی اتحادیه اروپا از اینکه آمریکا از نظام تسویه سوئیفت استفاده ایزاری و سیاسی می‌کند وقدرت‌های اقتصادی بریکس در حال شکل‌دهی نظام تسویه بین خود هستند پیشنهاد معرفی «یوروی دیجیتال» برای نظام تسویه پرداخت بین کشورهای اروپایی مطرح کرده است.

به نظر اینچنانج پس از توافق ۴۴ کشور با تأسیس صندوق بین‌المللی پول در برتن وودز برای به رسمیت شناختن جهان‌روایی دلار وبرقراری نظام تسویه معاملات تجاری بین‌المللی چند سالی است که جنگ بر سر «نظام‌های جهانی پرداخت» با توجه به تزلزل وتردیدپذیرش دلار آمریکا به‌عنوان پول جهانی، آغاز شده لیکن هم اکنون به صورت آشکار حتی توسط هم‌پیمانان آمریکا مطرح می‌شود و عملاً چندجانبه‌گرایی در نظام پرداخت بین‌المللی در دستور کار قرار گرفته است. 🇵🇪

است. در روزهای میانی اردیبهشت‌ماه با او به گفتگو نشستیم تا مساله شعارسال وگره‌خوردگی آن با چالش‌هایی چون نرخ ارز را بررسی کنیم. آنچه در ادامه از نظر می‌گذرد مشروح این مصاحبه است.

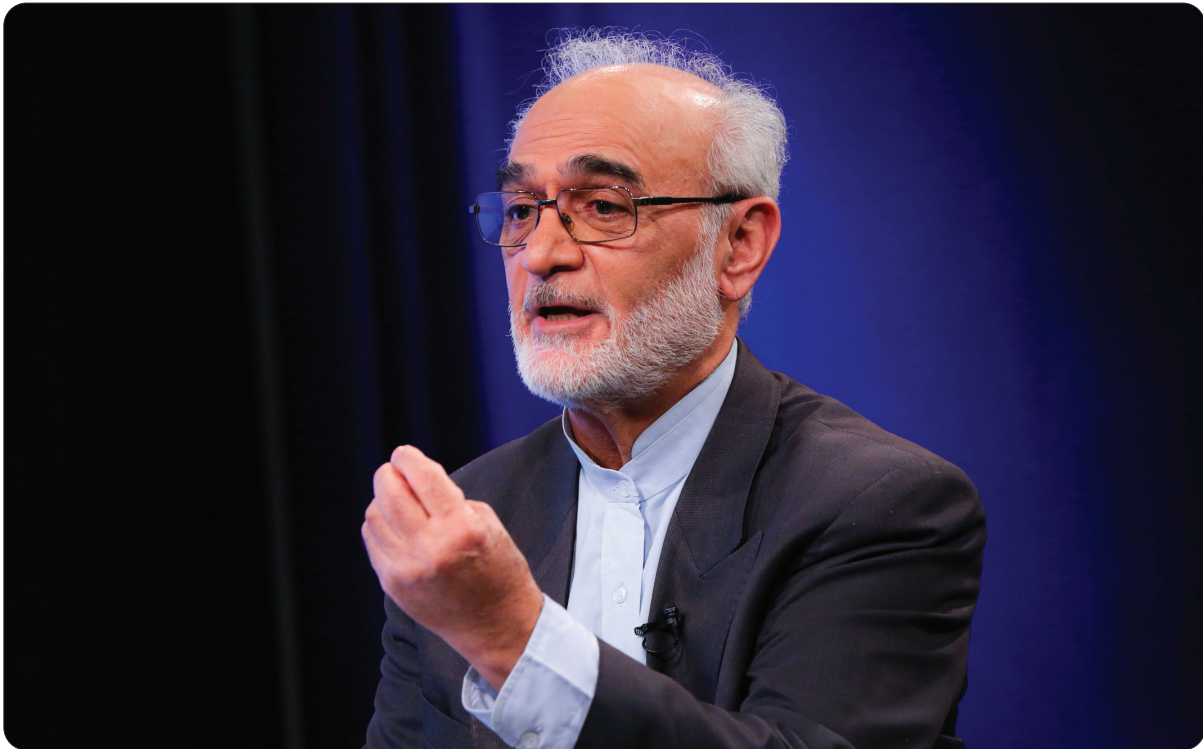
است، مستلزم مدیریت بازار ارز است. لذا اساساً بانک مرکزی باید اقتصاد وارز را تثبیت کند تا فعالان اقتصادی با محاسبه اقتصادی وارز یابی ریسک نسبت به تولید و سرمایه‌گذاری اقدام نمایند. رهاسازی نرخ ارز پیامدهای منفی بر کسب وکارها، معیشت مردم و روند برگشت ارز حاصل از صادرات دارد. وقتی نرخ اعلامی روزانه در بازار آزاد (یا تحت هر عنوانی مثل بازار توافق) مبنای تعیین نرخ ارز مورد نیاز واردات و فعالیت‌های اقتصادی است یعنی بستری که سفته‌بازان برای بیش بود سود خود و عوامل خارجی مخرب با شرطی سازی اقتصاد، قیمت ارز را رقم می‌زنند. به عبارت دقیق‌تر تحت عنوان ظاهری بازار، عملاً نابازار را حاکم کرده و تصمیم‌گیری برای تداوم تولید و یا سرمایه‌گذاری جدید غیرممکن می‌شود.

در سال ۱۴۰۳ علیرغم ۱۴ میلیارد دلار مازاد در حساب جاری کشور به جای کاهش نرخ ارز و ایجاد تعادل برعکس به شدت نرخ ارز افزایش یافته که عدم کارایی روش موجود را نشان می‌دهد و لذا رهاسازی نرخ ارز؛ نادیده گرفتن قواعد علم اقتصاد نیز هست.

امروز ما در اقتصاد کشور با پدیده‌ی خسارت‌بار دلاری‌فروشی مواد اولیه داخلی برای تولید ملی مواجهیم. مثلاً در رابطه با صادرکنندگان فلزی به دلیل دو شاخه بودن شیوه عرضه تولیدات (یکی در داخل بورس کالا و دیگری صادرات به خارج) عملاً در بورس کالا دلاری فروشی آن هم بر مبنای دلار با نرخ بازار غیررسمی انجام می‌شود. لذا دائماً نوسان نرخ مواد اولیه برای کارخانجات پایین‌دستی ایجاد می‌شود و دومینووار قیمت‌های محصولات آنها افزایش می‌یابد و علاوه بر این انگیزه برگشت ارز صادراتی در بخش صادرات کاهش یافته است. روند ایفای تعهدات ارزی صادرکنندگان به حد نگران‌کننده رسیده است. مقایسه عملکرد صادرکنندگان در برگشت ارز حاصل نشان می‌دهد که در سال ۱۴۰۰ با ۸۲ درصد تعهدات سررسید شده، ایفا شده و در سال‌های بعد این رقم روند کاهشی پیدا کرده و در سال ۱۴۰۳ به ۵۶ درصد رسیده است. البته در دسته صادرکنندگان فلزی، صادرکننده‌های دولتی تحت پوشش ایمیدرو با ایفای ۷۷٪ تعهدات برگشت ارز نسبت به آمار برگشت ارز بقیه صادرکنندگان که ۵۵٪ برگشت می‌باشد، خوش حسابی قابل قبول‌تری داشتند.

جناب‌عالی برای تحقق شعار امسال یعنی «سرمایه‌گذاری برای تولید» چه سیاست‌هایی را در حوزه ارزی کشور پیشنهاد می‌کنید؟

بنده معتقدم در سال «سرمایه‌گذاری برای تولید» بایستی سیاست آرامش و تثبیت اقتصادی وثبات و مدیریت قاطعانه و عالمانه نرخ ارز و اجتناب از شوک‌های گسترده تورمی در دستور کار باشد تا سرمایه‌گذاری وتولید و صادرات رونق پیدا کند و با توجه به اینکه تداوم سیاست‌های رهاسازی و شناوری نرخ ارز هیچ افق روشنی برای رونق وجلوگیری از رکود ندارد



کاهش سوبسیدهای صادراتی با هم مطرح بود؛ یعنی همواره کشورها با انواع سوبسیدهای صادراتی، صادرات خود را تشویق می‌کردند. به‌علاوه در شرایط محدودیت وتحريم، تداوم تشویق صادرات با افزایش نرخ ارز، صادرکننده را با تورم گسترده ناشی از آن، به نقطه اول برمی‌گرداند و بی‌ثباتی ناشی از تورم گسترده رانهادهای می‌کند.

راه‌کار عملیاتی شما برای بازار ارز به‌طوری‌که منجر به رونق تولید و صادرات شود، چیست؟

راه‌کار عملیاتی و اصولی، مدیریت نرخ ارز وثثبیت آن در مقابل رهاسازی نرخ ارز است. دولت بایستی بدون فوت وقت در بازار فعال باشد و تقاضا وعرضه ارز را مدیریت کند. دولت در یک اقتصاد صادرات محور بایستی انگیزه‌ها ومشوق‌های قوی برای صادرکنندگان جهت بازگشت ارز ایجاد کند. سیاست افزایش مستمر نرخ ارز و هر از چند گاهی شوک‌های ارزی نرخ ارز سفته‌بازان ودانندگان پرتفوی ارزی مثل نهادهای مالی وبانک‌ها، وبخوبینگاه‌ها و حتی دولت را به شدت منتفع می‌کند وموجب تشویق عدم بازگشت و یا بازگشت دیر هنگام ارز صادرات می‌گردد ونیز واحدهای تولیدی را برای واردات مواد مورد نیاز خود به‌منظور پوشش خود در مقابل افزایش‌های مکرر به‌صورت زودهنگام و ناگزیر وارد بازار ارز می‌کند و در مجموع و درست برخلاف جهت «سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی» وتحولات به زیان تولید

چرا شناوری آزاد یا رهاسازی نرخ ارز را برای اقتصاد کشور گره‌گشا و راه‌گشایی دانید؟

رهاسازی نرخ ارز علاوه بر این که بی‌توجهی به سیاست‌های کلی وقانون است، نادیده گرفتن قواعد علمی ودانش اقتصادی هم هست. فشار به دولت وبانک مرکزی از هر جانی وبه‌مصلوبه ومقرره‌ای برای رهاسازی نرخ ارز وزمینه‌سازی برای افزایش آن وبستر سازی برای شوک‌های مکرر برخلاف منافع ملی و«بند دوم سیاست‌های کلی برنامه ی هفتم» است. چرا که در سیاست کلی «ایجاد ثبات در سطح عمومی قیمت‌ها ونرخ ارز وتکریمی کردن تورم طی پنج سال و جهت‌دهی به نقدینگی واعتبارات بانکی به سمت فعالیت‌های مولد وجذابیت‌زدایی از فعالیت‌های غیرمولد» مدنظر قرار گرفته است. کمک به تحقق اهداف واحکام اقتصادی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه بند ۵ اصل ۴۳ و سیاست‌های کلی نظام وبه‌ویژه بند ۹ و سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی که در ماده ۲ و بند ۴ جزء «ب» ماده ۳ قانون بانک مرکزی تصریح شده

یعنی پیامد مهم افزایش نرخ ارز در اقتصاد ایران، رقیب‌تراشی برای پول ملی (در ابعاد تقاضای ذخیره ارزش، تقاضای معاملاتی وتقاضای سفته‌بازی) خواهد بود. طبق مطالعه‌ی انجام‌شده در یک دوره ۲۷ ساله (۹۶-۱۳۶۹) هر ۱ درصد افزایش در نرخ ارز ۳/۷ درصد تقاضا برای پول ملی راکاهش وجانشینی طلا، ارز وسایر دارایی‌های جایگزین را افزایش می‌دهد.

دیدگاهی وجود دارد که افزایش نرخ ارز را لازمه‌ی افزایش صادرات می‌داند، واز این رهگذر افزایش نرخ ارز را امری موچه وبه نفع اقتصاد ملی معرفی می‌کند، نظر شما درباره‌ی این دیدگاه چیست؟

در واقع رهاسازی نرخ ارز بانگیزه حمایت از افزایش صادرات، آدرس‌دهی غلط در سیاست‌گذاری ارزی است که در آن ابزار افزایش نرخ ارز به سایر سیاست‌ها و روش‌های مؤثر حمایتی مستقیم وغیرمستقیم از صادرات ترجیح داده می‌شود. اشتباه فاحش در سیاست رهاسازی ارز این است که برای حمایت از صادرات بر افزایش نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی و تحمیل تورم گسترده به اقتصاد ملی متمرکز می‌شود؛ در حالی که اقتصادهای موفق دنیا با پیمودن مسیر طولانی چند ده‌ساله و حتی بیش از نیم قرن با انواع متنوع سوبسید به صادرات، حمایت از صادرات از طریق معافیت مالیاتی، کاهش نرخ بهره تسهیلات بانکی صادرات، از صادرکنندگان حمایت می‌کنند. از زمان تلاش برای تأسیس سازمان تجارت بین‌المللی ITO در ۱۹۳۱ که ناکام ماند و پس از آن انعقاد موافقت‌نامه عمومی تعرفه وتجارت GATT از زمان تأسیس «GATT» محدود کردن تعرفه‌های وارداتی و

بعد از موضع وزیر سابق امور اقتصادی و دارایی مبنی بر این که اساساً افزایش نرخ تورم عامل اصلی افزایش نرخ ارز است، شاهد جهش مجدد نرخ ارز در کشور بودیم؛ نظر شما درباره‌ی رابطه‌ی نرخ ارز و نرخ تورم چیست؟

در محافل کارشناسی همواره راجع به تورم به عنوان عامل افزایش نرخ ارز ویا نتیجه افزایش نرخ ارز صحبت می‌شود. هر چند تعامل این دو غیرقابل انکار است ولی سؤال این است که سیاست‌گذار باید محور اصلی اقدام خود را در جهت مدیریت و اصلاح نرخ ارز بگذارد یا منتظر بماند بازار، نرخ ارز را تغییر دهد؟

همان‌طور که اشاره کردید اخیراً این ادعا از سوی مسئول رسمی اقتصاد کشور مطرح شد که با افزایش جهشی حداقل نرخ ارز نیمی، نرخ‌های بازار غیررسمی کاهش پیدا می‌کند؛ امادر واقعیت نه‌تنها چنین اتفاقی نیفتاد بلکه فاصله دو نرخ بیشتر هم شد. قبلاً هم در دهه ۷۰ و ۸۰ و در سال ۱۴۰۱ عیناً چنین استدلالی برای تک‌نرخ شدن باشکست مواجه شده بود.

طبق مطالعات پژوهشکده پولی وبانکی بانک مرکزی ومؤسسه مطالعات وبرنامه‌ریزی سازمان برنامه وبودجه، هر ۱ درصد افزایش نرخ ارز بازار غیررسمی، ۵٪ واحد درصد تورم را افزایش می‌دهد. همچنین طبق مطالعات انجام‌شده بر روی سری‌های زمانی متغیرهای اقتصادی ایران، بیشترین تأثیر بر افزایش تورم، از نرخ ارز بازار غیررسمی است؛ به‌گونه‌ای که در بازه ۱۹ ساله منتهی به سال ۱۳۹۹ ضریب همبستگی وضریب تعیین تورم به ترتیب با نرخ ارز بازار آزاد وسپس کسری تراز عملیاتی بودجه ونقدینگی بوده است.

بی‌توجهی به اثرگذاری معنی‌دار نرخ ارز بر تورم و عدم تمرکز بر تدابیر مدیریتی در این رابطه منجر به تبعات منفی برای اقتصاد می‌شود. باتوجه به کم بودن نسبت نقدینگی به GDP، با افزایش قیمت ارز این کمبود نقدینگی در اقتصاد کشور تشدید می‌شود که این امر تأثیر منفی بر حفظ و ارتقای تولید ملی داشته ومنجر به رکود می‌شود. به عبارت دیگر «افزایش نرخ ارز - محدودیت نقدینگی - فشار به تولید - تورم» زنجیره‌وار در اقتصاد بروز می‌کند. تورم ناشی از فشار هزینه باتوجه به وابستگی بازار مواد اولیه و واسطه‌ای وماشین‌آلات به واردات (۸۵ درصد واردات کشور) و نیاز به ارز بیشتر، اثر معنی‌داری بر هزینه‌های تولید و قیمت تمام‌شده کالاها و خدمات دارد و عملاً در طرف عرضه، نقدینه‌خواهی ناشی از افزایش‌های نرخ ارز مشکل را بیشتر می‌کند. لذا برنامه و چارچوبی برای جریان تسهیلات به سمت تولیدمحوری ضرورت حتمی وفوری است. به‌علاوه با افزایش نرخ ارز ما با پدیده‌ی مخرب «جانشینی پول ملی» در اقتصاد ملی مواجه می‌شویم.

تشکیل «کمیته عالی تجهیز و تخصیص ارز» با اختیارات مکفی؛ که این نهادسازی بدون طول وعرض می‌تواند به ثبات نرخ ارز و پیش‌بینی‌پذیر کردن اقتصاد ورشد سرمایه‌گذاری وتولید کمک کند

فشار به دولت وبانک مرکزی از هر جانی وتحت هر مصلوبه ومقرره‌ای برای رهاسازی نرخ ارز وزمینه‌سازی برای شوک‌های مکرر برخلاف منافع ملی و«بند دوم سیاست‌های کلی برنامه ی هفتم» است

یوسف عزیزی پژوهشگر مسائل بین‌المللی در گفتگو با «حکمران»:

ترامپ می‌خواهد با فشار رسانه‌ای-روانی از ایران امتیاز بگیرد



دکتر یوسف عزیزی، تحلیلگر مسائل بین‌الملل و دکتری سیاست‌گذاری از دانشگاه ویرجینیا تک آمریکا است. او چندسالی است که جزئیات و چارچوب‌های روابط، تعاملات و تضادهای ایران و آمریکا را زیر نظر دارد و به تحلیل و بررسی آنها می‌پردازد. آنچه در ادامه از نظر می‌گردد مشروح گفتگو با این کارشناس مسائل سیاسی است:



مثلاً ایران همیشه گفته سلاح هسته‌ای نمی‌خواهد، اما حق غنی‌سازی و فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای را طبق معاهده‌ان پی‌تی دارد. این حق بین‌المللی است و هیچ کشوری حق ندارد سلبش کند. چطور می‌شود چنین امتیازی را برای هیچ، واگذار کرد؟

از مذاکره کسی ایایی ندارد، اما ایالات متحده هم مطالباتی افراطی دارد؛ برخی در تیم ترامپ می‌گویند «ایران باید همه فعالیت‌های هسته‌ای، موشکی، پهپادی... را کنار بگذارد». این حرف‌ها اصلاً عملی نیست. وقتی می‌گوییم مذاکره، منظور مذاکره‌ای است که در آن حقوق اصلی کشورمان حفظ شود. ما نه شکست خورده‌ایم و نه در موضعی هستیم که مجبور باشیم بدون قید و شرط همه چیز را تسلیم کنیم. این فضای رسانه‌ای و پروپاگاندای تهدید جنگ، بیشتر برای فشار بر افکار عمومی ایران است تا عده‌ای بگویند: «بروید زودتر تسلیم شوید وگرنه اوضاع بدتر می‌شود». درحالی‌که هیچ جنگی در کار نیست و اساساً آمریکا این هزینه را نخواهد داد. ایران هم توان بازدارندگی خود را دارد و می‌تواند هر تهدیدی را خنثی کند.

هزینه یک جنگ بزرگ، بسیار سنگین است. آمریکادید با یمن چه قدر هزینه موشک کرد، حتی آن هم بسیار گران تمام شد. جنگ با ایران به مراتب گران‌تر است و در وضعیت کنونی اقتصاد آمریکا اصلاً به صرفه نیست. طبیعی است آن‌ها ترجیح می‌دهند با فشار روانی و تهدید، طرف مقابل را بترسانند. هز ایران این است که چگونه در برابر این فضا سازی، ایستادگی کند و نشان دهد اگر کسی غلطی بکند، هزینه‌اش را هم خواهد داد.

🔥: کلپی از آقای جی‌دی ونس (معاون ترامپ) منتشر شده که می‌گوید برنامه جهانی‌سازی که آمریکایی‌ها دنبال می‌کردند، در اصل این تصور بود که کارهای تولیدی را به کشورهای فقیر بدهیم و خودمان در بخش طراحی و «های‌تک» باقی‌بمانیم، اما حالا می‌بینیم آن کشورها مهارت طراحی را هم کسب کرده‌اند و بعضی جاها حتی از ما جلو زده‌اند. خیلی کوتاه، تحلیلتان در این باره چیست؟

دقیقاً همین بوده. آمریکایی‌ها تصور داشتند چین و سایر کشورها نقش «کارگر ارزان» را بازی کنند و غرب باقی زنجیره ارزش را در دست داشته باشد. از جنگ سرد به بعد، آمریکا به چین اجازه داد صنعت خود را توسعه دهد؛ به این خیال که چین یا لیبرال می‌شود و دموکراسی به سبک غربی را می‌پذیرد یا همیشه در سطح پایین تکنولوژی می‌ماند. اما چین در کنار تولید، دانش فنی را هم به دست آورد و به خودکفایی رسید و حالا در خیلی زمینه‌ها با غرب رقابت می‌کند. ترامپ و افرادی مثل جی‌دی ونس، نماینده شکایت طبقه کارگر آمریکا هستند که شغل‌هایشان را از دست داده‌اند.

خلاصه کلام، تئوری «همه برنده شوند» در جهانی‌سازی، واقعیت پیدا نکرد و الان می‌بینیم چطور چین قدرت گرفته و برای غرب دردسر ایجاد کرده است. از طرفی، آمریکا نتوانست حتی ساختار سیاسی و اجتماعی چین را تغییر دهد و یک روز به روز قدرتمندتر شده است. این بخشی از کشاکش جدید در عرصه جهانی است. 🗡️

بخورند، نه ایران آن قدر ضعیف است که بازی را واگذار کند. این تقابل، بیشتر جنگ روانی است. هر دو طرف سعی می‌کنند مؤلفه‌های بازدارندگی خود را ارتقا دهند.

🔥: گفتید در ماجرای حمله اسرائیل به برخی مراکز ایران، واکنش ما خیلی فوری نبود. حتی برخی مسئولان رسمی هم گفتند ما وعده صادق ۳ را حتماً عملی خواهیم کرد و این پاسخ مادر زمانی که تشخیص دهیم، صورت می‌گیرد. بعضی می‌گویند اگر زود پاسخ می‌دادیم، اکنون ترامپ جرأت تهدیدهای مجدد پیدا نمی‌کرد. آیا آن تأخیر در واکنش ما زمینه‌ساز شدت گرفتن تهدید امروز شد؟

موضوع پیچیده است، ما نمی‌دانیم دقیقاً ملاحظات امنیتی و سیاسی چه بوده است. شاید تصور می‌کردند اگر وارد یک درگیری شویم، به سود ترامپ در انتخابات می‌شود یا دلایل دیگر. من نمی‌دانم پشت صحنه چه گذشته است. اما در بحث بازدارندگی، اصل این است که پاسخ به حمله باید سریع باشد؛ حداکثر طی ۲۴ ساعت، ضربه‌ای حداقل در همان سطح یا بالاتر وارد کنی تا طرف بعدی حساب کار دستش بیاید. حتی می‌توان پیشگیرانه عمل کرد. وقتی قطعی می‌شود که اسرائیلی‌های خواهند حمله کنند، ممکن است بشود پایگاه‌های آنان را قبل از بلند شدن هواپیماها در حدی مختل یا تهدید کرد تا برنامه‌شان عقب بیفتد. این‌ها تاکتیک‌های نظامی است که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها همیشه استفاده می‌کنند.

در هر صورت، پاسخ‌ندادن یا تأخیر در پاسخ، محاسبات دشمن را عوض می‌کند و جرأت بیشتری به او می‌دهد. اما این به تنهایی علت اقدامات بعدی ترامپ نیست؛ او حتی اگر واکنش سریع نشان می‌دادیم، باز هم برای اهداف تبلیغاتی و فشار بیشتر، این مانورها را انجام می‌داد. با این حال، قطعاً واکنش سریع می‌توانست وزن و اعتبار بازدارندگی ایران را بالاتر ببرد و در محاسبات آینده حریف تأثیر بگذارد.

🔥: برخی می‌گویند فضای ملت‌بگ‌کنونی نشان می‌دهد که شاید زمان مذاکره است و حتی اگر یک توافق «ترکمانچای گونه» باشد، دست کم از یک فاجعه بزرگ‌تر جلوگیری می‌کند؛ شبیه استدلالی که درباره «ترکمانچای» مطرح می‌شود که اگر باختیم، همان بهتر که کمتر باختیم تا اینکه بیشتر از دست بدهیم. چه پاسخی به این دیدگاه دارید؟

اصلاً شرایط کنونی قابل قیاس با ترکمانچای نیست. آن موقع ایران در جنگ شکست خورده بود، بخش‌هایی از کشور اشغال شده بود و به ناچار رفت‌تن به قرارداد. الان درگیر جنگی نیستیم، شهرهای ما محاصره یا اشغال نشده‌اند، آمریکا هم اصلاً به لحاظ افکار عمومی در موقعیتی نیست که بخواهد حمله‌ای تمام‌عیار کند. بنابراین باید این قدر امتیاز بدهیم و شرایط تحقیرآمیزی را بپذیریم؟ مذاکراتی اگر هم لازم باشد، می‌تواند با حفظ حقوق ایران در سطحی برابر انجام شود.

تمام‌عیار نخواهند شد. بعد هم اگر آمریکا بخواهد واقعاً وارد جنگی تمام‌عیار شود، نیاز به مجوز کنگره دارد. آن‌ها بدون مجوز نمی‌توانند وارد یک درگیری طولانی شوند. ممکن است حمله‌ای محدود صورت گیرد، اما جنگ وسیع، باز هم ممکن نیست.

🔥: برخی می‌پرسند مگر امکان ندارد دولت ترامپ برود و از کنگره مجوز جنگ تمام‌عیار علیه ایران بگیرد؟ آیا چنین مجوزی قابل تصور است؟

بسیار بعید می‌دانم. در قانون اساسی آمریکا، رئیس جمهور می‌تواند برای ۶۰ روز، بدون مجوز کنگره وارد یک درگیری نظامی محدود شود، اما اگر بخواهد جنگی تمام‌عیار آغاز کند، باید از کنگره اجازه بگیرد؛ مثل حمله به عراق یا افغانستان در زمان بوش پسر. برای ایران، کنگره به سختی مجوز خواهد داد، چون مردم آمریکا دیگر علاقه‌ای به جنگ در خاورمیانه ندارند. همچنین، سناریوی ایران اصلاً قابل قیاس با عراق و افغانستان نیست. حتی نهادهای مهمی از جمله سناتورهای جمهوری خواه هم گفته‌اند که دولت، بدون مجوز، نمی‌تواند و نباید با ایران وارد جنگ تمام‌عیار شود. حمایت عمومی هم وجود ندارد.

تنها حالت ممکن این است که حادثه‌ای بزرگ، مشابه ۱۱ سپتامبر، رخ دهد و آن را گردن ایران بیندازند و در نتیجه فضای افکار عمومی آمریکا به شدت جنگی شود. وگرنه، با شرایط کنونی، چنین تصمیمی بعید است. ترامپ اولویتش چیز دیگری است و به دنبال یک حمله گسترده زمینی یا بمباران سنگین نیست. بیشتر قصد دارد فشار رسانه‌ای-روانی وارد کند و در نهایت از ایران امتیاز بگیرد.

🔥: پس آن ادعایی که مثلاً اسرائیل گفته است: «پدافند ایران را به کلی نابود کرده‌ایم و زیرساخت تولید سوخت جامد برای موشک‌های ایرانی را از بین برده‌ایم» می‌خواهند به آمریکا امید کاذب بدهند که الان اگر بخواهند حمله کنند، کار راحتی خواهند داشت؟

دقیقاً همین‌طور است. آمریکایی‌ها البته اطلاعات دقیق‌تری دارند و می‌دانند اسرائیل اغراق می‌کند. بله، ممکن است اسرائیل با حملات خرابکارانه یا موشکی، خساراتی محدود به برخی مراکز وارد کرده باشد، ولی اینکه «تمام پدافند هوایی ایران نابود شده» یا «توان تولید موشک از بین رفته» اصلاً درست نیست. ایران در همین مانورها و نمایش شهرهای موشکی می‌خواهد نشان دهد که ذخایر موشکی‌اش سر جای خود است، یا اینکه بخشی از سیستم‌های آسیب‌دیده را جبران کرده است.

ورود هواپیماهای اسرائیل به عمق خاک ایران، کاری بسیار پرریسک است. احتمال دارد خلبان‌ها ساقط یا اسیر شوند که این برای آمریکا و اسرائیل یک شکست حیثیتی است. تازه، مراکز هسته‌ای ایران هم پراکنده‌اند و هدف قرار دادن هم‌زمان همه آن‌ها آسان نیست. به هر حال، نه آمریکایی‌ها آن قدر ساده‌اند که گول

ایران و موضع‌گیری‌ها نیز این را نشان می‌دهد که اگر تهاجمی رخ دهد، ایران قطعاً پاسخ می‌دهد. همچنین، خود دولت ترامپ هم نشان داده تمایل ندارد وارد یک جنگ گسترده جدید شود. ترامپ با شعار «پایان دادن به جنگ‌های بی‌پایان» رأی آورد و طرفدارانش نمی‌خواهند که آمریکا یک درگیری بزرگ دیگر در خاورمیانه آغاز کند. اگر ایران هم نشان دهد که حمله به خاکش تبعات جدی دارد چه تبعات منطقه‌ای، چه برای نیروهای آمریکا و متحدانش ریسک حمله برای آمریکا بسیار بالا می‌رود. بنابراین، مجموعه این عوامل، احتمال یک درگیری نظامی تمام‌عیار را پایین می‌آورد. در سیاست نمی‌توان حتی احتمال یک درصدی را کنار گذاشت، ولی من در کل، شرایط کنونی را مهیای وقوع جنگ مستقیم نمی‌بینم. ضمن اینکه دولت بایدن—اگر بخواهیم مقایسه کنیم—حتی احتمال بیشتری برای این قبیل درگیری‌ها داشت تا دولت ترامپ. به لحاظ مواضع، ترامپ بیشتر مایل است با ابزار نظامی فشار روانی وارد کند تا در مذاکره دست بالا را داشته باشد. او دنبال نبرد بزرگ نیست و این را مکرراً به زبان‌های مختلف اعلام کرده است.

🔥: یکی از مواردی که اشاره شد، مانوری است که آمریکا در سال ۲۰۰۲ انجام داد و به این نتیجه رسید که اگر بخواهد حمله‌ای همه‌جانبه به ایران کند، هزینه‌اش چقدر بالا است و چه تلفات سنگینی ممکن است وارد شود. گویا در همان زمان هم تصمیم گرفتند سرغ عراق برونند، چون هزینه‌اش کمتر بود. حالا با توجه به آن تجربه، آیا باز هم آمریکایی‌ها ممکن است وارد ماجراجویی نظامی علیه ایران شوند؟

واقعیت این است که برآوردهای مفصلی انجام داده‌اند. همان اوایل دهه ۲۰۰۰، آمریکا دریافت که حمله تمام‌عیار به ایران مستلزم قوایی چند برابر بزرگ‌تر از نیرویی است که برای عراق به کار گرفت، و علاوه بر آن، موفقیت چنین حمله‌ای تضمین شده نیست. ایران کشور وسیع‌تر و قدرتمندتری است، برنامه موشکی و پهپادی گسترده‌ای دارد و اگر قرار باشد آمریکا فقط حمله هوایی کند، ممکن است واکنش ایران آن قدر کوبنده باشد که کل ماجرا برایشان به یک بحران بدل شود. اگر هزینه‌های احتمالی چنین حمله‌ای با منافعشان نسازد، سراغش نمی‌روند. اینکه ناو یا بمب افکن بیاورند یا در خلیج فارس مانور دهند، صرفاً بخشی از سناریوی فشار است. حمله محدود هوایی رانمی‌توان صفر دانست، اما پاسخ ایران هم بسیار تعیین‌کننده است. معمولاً بازدارندگی وقتی شکل می‌گیرد که حریف بداند اگر ضربه بزند، بلافاصله ضربه‌ای بزرگ‌تر و جدی‌تر دریافت خواهد کرد.

البته درباره واکنش سریع ایران در گذشته، یک سری ابهامات وجود دارد؛ گاهی مادر و واکنش نشان داده‌ایم. اما در کل، اگر ایران اعلام کند و نشان دهد که هر حمله‌ای به خاکش، بلافاصله پاسخی کوبنده دارد، طبیعتاً ریسک ماجراجویی نظامی برای آمریکا بالا می‌رود. از سوی دیگر، خود ترامپ و تیمش مکرر گفته‌اند که وارد جنگی

🔥: در گفت‌وگوی قبلی درباره برگ‌هایی که آمریکا در مواجهه با کشورهای مختلف رو می‌کند صحبت کردیم؛ برگ‌هایی مثل تهدید نظامی، بحث‌های اقتصادی، محاصره اقتصادی و تحریم، بحث دیپلماسی و امثال این‌ها. اکنون که شرایط منطقه را نگاه می‌کنیم، احساس می‌شود آن بُعد نظامی داغ‌تر شده و آمریکا دارد بیشتر از کارت نظامی علیه ایران استفاده می‌کند. با توجه به شرایط منطقه، اوضاع از لحاظ نظامی انگار بحرانی‌تر شده است؛ حملاتی که آمریکا پشت سر هم به یمن انجام می‌دهد و به نظر می‌رسد پیامی برای ایران هم داشته باشد. همچنین، انتقال بمب افکن‌های استراتژیک آمریکا مثلاً بی-۵۲ها به منطقه، شما اساساً این احتمال را چقدر جدی می‌دانید؟ آیا ممکن است درگیری نظامی رخ دهد یا نه؟

من این احتمال را خیلی بالا نمی‌دانم. البته در سیاست هیچ چیزی رانمی‌شود صدرصد تأیید یا رد کرد. عوامل متعددی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی و روابط بین‌الملل تأثیر دارند و نمی‌شود گفت هیچ سناریویی وجود ندارد. اما این شرایط، برای نخستین بار نیست. طی همین ۲۰ تا ۴۰ سال گذشته روابط ایران و آمریکا بارها تنش‌هایی مشابه پیش آمده؛ مثلاً سال پیش، بعد از ماجرای ۷ اکتبر نیز تنش بالا گرفت و آمریکایی‌ها نایرو به منطقه آوردند. بنابراین مسئله جدیدی نیست. البته باید دید منظور از برخورد نظامی دقیقاً چیست و در چه ابعادی مطرح می‌شود. آیا بحث اشغال نظامی و پیاده‌کردن نیروی زمینی آمریکا در خاک ایران است؟ این را قطعاً بعید می‌دانیم؛ سناریویی مانند آنچه در عراق (۲۰۰۳) با افغانستان رخ داد، در مورد ایران قابل تصور نیست. آیا قرار است تأسیسات هسته‌ای ایران را بزنند، یا تأسیسات دریایی نیروهای مسلح را هدف قرار دهند، یا مثلاً مراکز نفتی را این موارد را می‌شود در سناریوها مطرح کرد، اما من واقعاً نشانه‌ای از تصمیم جدی آمریکا برای چنین حمله‌ای نمی‌بینم. نه در رسانه‌های آمریکایی چنین القا می‌شود، نه در فضای سیاسی آمریکا و نه در دولت ترامپ چنین خواستی به چشم می‌خورد. همان‌طور که قبلاً اشاره کردید، آمریکا یک جعبه‌ابزار دارد که یکی از ابزارهایش توان نظامی است، در کنار ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و عملیات خرابکارانه یا تروریستی. هدف فعلی از تحرک نظامی، بیشتر شبیه فشار تبلیغاتی است تا میز مذاکره را برای خودشان قدرتمندتر کنند؛ نه اینکه واقعاً گزینه نظامی را اجرا کنند.

چون باید پرسید: هدف نهایی آمریکا چیست؟ اگر هدف، تعطیل کردن برنامه هسته‌ای ایران است، آن‌ها می‌دانند با حمله نظامی، برنامه هسته‌ای ایران از بین نمی‌رود و تنها ممکن است به تأخیر بیفتد. آن هم ریسکی بزرگ دارد، چون موفقیت حمله هوایی تضمین شده نیست، ممکن است هزینه‌های زیادی به آمریکا تحمیل کند، خلبان‌هایشان اسیر یا کشته شوند، و تازه بخش عمده تأسیسات هسته‌ای ایران باقی‌بماند.

مسئله مهم دیگر، واکنش ایران است. مانورهای اخیر



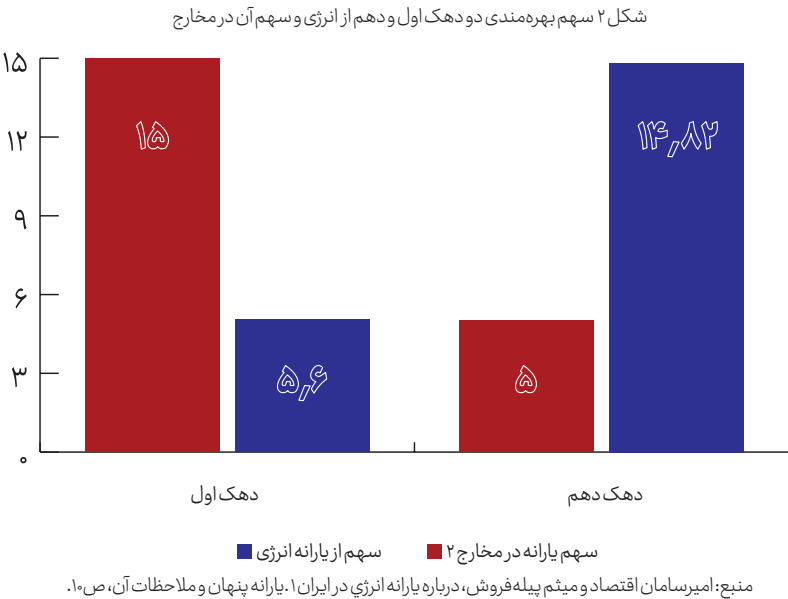
آیا بحث اشغال نظامی و پیاده‌کردن نیروی زمینی آمریکا در خاک ایران است؟ این را قطعاً بعید می‌دانیم؛ سناریویی مانند آنچه در عراق (۲۰۰۳) یا افغانستان رخ داد، در مورد ایران قابل تصور نیست

نگاهی به مغالطات مستور در مفهوم یارانه پنهان و پیامدهای تورمی آن بر دهک‌های پایین جامعه

گران‌فروشی انرژی، چقدر عادلانه است؟

توانمندی مردم از جمله مواردی است که باید مورد توجه قرار گیرد. برای نمونه، گاهی مصرف‌گاز ایران و چین مقایسه می‌شود و عنوان می‌شود که ایران چندین برابر چین گاز مصرف می‌کند؛ این در حالی است که چین مانند ایران گازکشی سراسری ندارد و مردم عمدتاً از برق استفاده می‌کنند. مصرف انرژی کشورهای اروپایی بالاتر از ایران است. در ایران ائتلاف انرژی در فرایند تولید، تبدیل، انتقال و توزیع بالا است. اگر وضعیت مصرف‌کننده نهایی را محاسبه کنیم، مصرف انرژی هر ایرانی به شدت کمتر از بسیاری از کشورهای مشابه و غیرمشابه همسایه/ غیرهمسایه، هم‌قاره و غیرهم‌قاره است. شدت مصرف انرژی در کشورهای مختلف نمی‌تواند مساوی باشد. شاخص مزبور وابسته به اقلیم آب و هوایی، نوع فعالیت اقتصادی (صنعتی، کشاورزی، تجاری و خدماتی) است. بدین خاطر مقایسه شاخص شدت انرژی ایران با سایر کشورها مشکل است. کشورهایی مانند آمریکا، چین، انگلستان و آلمان

بهره‌مندی بیشتر ثروتمندان از انرژی و یارانه ادعایی آن با واقعیت تطبیق نمی‌کند. در اجرای سیاست حذف یارانه پنهان، فقرا آسیب‌پذیرترند؛ مردم الزاماً مقصر بیش مصرفی انرژی نیستند و بیشتر یارانه ادعایی عملارانت تولید است که همه مردم به صورت مستقیم و غیرمستقیم از آن بهره‌مند می‌شوند. **الف. فقرا آسیب‌پذیرترند (قاعده ۵-۱۵):** به‌رغم آن‌که سهم دهک اول فقیر از یارانه انرژی حدود ۵ درصد است، سهم این یارانه در مخارج او ۱۵ درصد است؛ یعنی معیشت دهک اول به نسبت سایر دهک‌ها به مراتب وابستگی بیشتری به یارانه انرژی دارد. در مقابل، هرچند سهم دهک دهم ثروتمند از یارانه انرژی حدود ۱۵ درصد است، سهم این یارانه در مخارج او ۵ درصد است؛ یعنی معیشت او وابستگی کمی به این یارانه دارد. در نتیجه با حذف یارانه ضمنی انرژی فشار عمده به فقیرترین دهک و نه ثروتمندترین دهک می‌آید! (اقتصاد و پيله فروش، ۱۳۹۸، ص ۱۹).



تتوع انرژی بالایی دارند و سهم زیادی از مصرف انرژی آنها از منبع انرژی‌های غیرفسیلی تامین می‌شود. ایرانی‌ها در مقایسه با کشورهای هم‌تراز، نه سهمی از مصرف زغال‌سنگ دارند؛ نه سهمی از انرژی هسته‌ای و نه سهمی از انرژی هیدروالکتریکی و نه سهمی از انرژی تجدیدپذیر دارند. باید توجه داشت که انرژی ارزان‌مهمترین روش حمایت‌دولت از بخش تولید در ایران است. از این رو، هرگونه سیاستگذاری درباره تغییر این روش منوط به توجه به آثار افزایش قیمت انرژی بر بخش تولید است. نکته‌ای که باید توجه داشت نرخ ارز مبنای تبدیل قیمت انرژی به واحد قابل مقایسه با سایر کشورها است. این سوال مطرح است که با چه نرخ ارزی باید ارزش دلاری انرژی مصرفی را محاسبه کرد. اگر نرخ ارز بالا برود، با فرض ثابت ماندن جمعیت، قاعدتاً باید مصرف سرانه انرژی کاهش بیابد، بدون اینکه تغییری در میزان مصرف اتفاق افتاده باشد. همچنین نرخ ارز مورد محاسبه برای تولید ناخالص داخلی نیز شاخص شدت مصرف انرژی را تغییر می‌دهد؛ اگر از تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید استفاده شود، شاخص شدت انرژی به میزان ادعایی نیست و حتی در مورد برخی از کشورها وضعیت ما بهتر است. برای نمونه، شدت مصرف انرژی (مصرف انرژی برای تولید یک دلار تولید ناخالص داخلی) در عربستان در اکثر سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۳ حدود ۲۳٫۲۳ درصد بیشتر از ایران بوده است. در همین دوره شدت انرژی ایران نسبت به ژاپن و ترکیه به ترتیب ۲٫۱۵ و ۲٫۲۵ برابر بوده است (محمدخانی، ۱۳۹۴، ص ۷).

ج. دو سوم انرژی در تولید مصرف می‌شود: بیش از سه چهارم (۷۵٪) یارانه ادعایی پنهان انرژی کشور به بخش تولید و غیرخانوار اختصاص دارد. این امر حاکی از آن است که «انرژی ارزان مهم‌ترین روش حمایت‌دولت از بخش تولید در ایران است. از این رو هرگونه سیاست‌گذاری درباره تغییر این روش منوط به توجه به تبعات و آثار افزایش قیمت انرژی بر بخش تولید است» (اقتصاد و پيله فروش، ۱۳۹۸، ص ۱۵).

ب. آیا مردم مقصر بیش مصرفی انرژی در مصرف و صنعت اند؟ در مورد مصرف انرژی در ایران مقایسه‌های عجیبی صورت می‌گیرد. ادعا می‌شود که ایرانی‌ها در مقایسه با مردم سایر کشورها مصرف بالایی از انرژی دارند و آن را هدر می‌دهند. در بحث میزان مصرف انرژی معمولاً دو «شاخص سرانه مصرف انرژی» یعنی میزان مصرف انرژی هر نفر در سال و «شاخص شدت مصرف انرژی» یعنی میزان انرژی مصرف شده برای ایجاد یک واحد ارزش افزوده، مثلاً یک دلار، در تولید ناخالص داخلی استفاده می‌شود. شاخص اول به وضعیت مصرف انرژی و شاخص دوم به راندمان انرژی در تولید توجه دارد. در واقع شاخص شدت مصرف انرژی بیانگر انرژی مصرف شده برای تولید ناخالص داخلی و حاکی از بازده انرژی در تولید است. این شاخص به عنوان معیار کلی سنجش کارایی استفاده از انرژی به‌کار می‌رود. علیرغم ادعاهای مطرح شده سرانه مصرف انرژی در ایران بالا نیست. سرانه مصرف انرژی در ایران حدود یک سوم امارات و کویت و نصف آمریکا و عربستان است. در شاخص شدت مصرف انرژی در ایران عنوان شده است که این شاخص بسیار پایین است. یعنی در ایران با استفاده از مقادیر واحد انرژی کالاهای خدمات کمتری تولید می‌شود. در مقام مقایسه این دو شاخص می‌تواند وضعیت متفاوتی داشته باشند. برای نمونه، شاخص سرانه مصرف انرژی ایران و آلمان فرانسه تقریباً برابر است؛ ولی شاخص شدت مصرف انرژی آنها متفاوت است. یک آلمانی با مصرف انرژی برابر همتای ایرانی خود نزدیک به ۱۲ برابر کالا و خدمات تولید می‌کند و بدین ترتیب می‌توان گفت که شدت مصرف انرژی ایران ۱۲ برابر آلمان است در حالیکه سرانه مصرف در مقایسه شاخص سرانه مصرف و شدت مصرف انرژی ایران با سایر کشورها باید به مسائل مختلفی توجه کرد. تفاوت در اقلیم، الگوی مصرف انرژی و

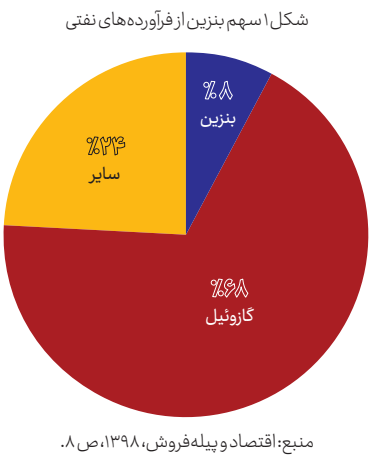
داشته باشیم، مثلاً نرخ دستمزد ایران در مقایسه با نرخ دستمزد در سایر کشورها بسیار پایین است. یعنی کارگر ایرانی در مقابل کارش مبلغ ناچیزی دریافت می‌کند. در این صورت هرچند ما از مصرف‌کننده داخلی برای هر لیتر بنزین ۲۰ هزار تومان نمی‌گیریم؛ ولی از آن طرف به او اتومبیل کم‌مصرف، حمل و نقل عمومی خوب و دستمزد کافی هم نمی‌دهیم. در اینجا می‌توانیم اعتبار دیگری به نام مالیات پنهان داشته باشیم. ما با تولید اتومبیل پرمصرف در حال گرفتن مالیات پنهان از مصرف‌کننده ایرانی می‌باشیم؛ همانطور که با عدم ارائه خدمات مناسب حمل و نقل عمومی از او مالیات پنهان می‌گیرم؛ چون او مجبور می‌شود بنزین بیشتری بسوزاند؛ چرا که نه وسیله حمل نقل عمومی جایگزینی دارد و نه درآمدی برای خریداری ماشین کم‌مصرف در اختیار دارد. ما با دادن دستمزد پایین نیز در حال گرفتن مالیات پنهان می‌باشیم، زیرا او نمی‌تواند مایحتاج خود را به شکل مناسبی تامین کند؛ ولی در خانه‌ای نامناسب سکنی می‌گزیند و سبد غذایی نامناسبی خواهد داشت.

ج. وابستگی یارانه پنهان به نرخ ارز: با توجه به تفاوت در واحد پول داخلی و خارجی، محاسبه یارانه پنهان وابستگی زیادی به نرخ ارز دارد. هنگامی که نرخ ارز بالا می‌رود، میزان یارانه پنهان نیز افزایش پیدا می‌کند. این در حالی است که با افزایش نرخ ارز، تفاوتی در سطح رفاهی افراد ایجاد نمی‌شود و تنها از نظر حسابداری فاصله بین قیمت داخلی و قیمت خارجی همان محصول افزایش پیدا می‌کند. اگر همزمان با افزایش نرخ ارز، قیمت حامل‌های انرژی نیز افزایش یابد، از این ناحیه مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان باتورم روبرو شوند؛ از این ناحیه نیز آنان با کاهش رفاه روبرو خواهند شد؛ مگر آن‌که پس از گران‌سازی این محصولات یارانه‌ای نیز به افراد پرداخت شود. در این صورت تغییر وضعیت رفاهی وابسته به این است که میزان یارانه پرداختی تا چه میزان کاهش قدرت خرید در اثر تورم ناشی از افزایش قیمت حامل‌های انرژی را پوشش دهد.

د. عدم تفکیک بین یارانه تولید و مصرف: در محاسبه یارانه پنهان، بین یارانه تولید و مصرف تفکیک نمی‌شود و به سهم آنها نیز توجه نمی‌شود. برای نمونه، سهم بنزین از مجموع فرآورده‌های نفتی مصرفی در کشور تنها ۸ درصد و سهم گازوئیل حدود ۶۸ درصد است. این بدان معناست که یارانه پنهان ادعایی در مورد بنزین سهم بسیار کوچکی دارد و بیشتر یارانه مزبور به سیستم حمل و نقل جاده‌ای (کامیون‌ها) تعلق می‌گیرد که این در واقع نوعی یارانه به حمل و نقل کشور است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند و باعث کنترل قیمت حمل و نقل و به تبع قیمت سایر کالاها و خدمات می‌شود (اقتصاد و پيله فروش، ۱۳۹۸، ص ۱۴). اگر ادعای مطرح شده در مورد یارانه پنهان صحیح باشد، باید ابتدا اسراع اقلامی مثل نفت گاز رفت؛ این در حالی است که تغییر قیمت این فرآورده نفتی علاوه بر گرفتن مزیت سوخت ارزان حمل و نقل کشور، تورم را به شدت افزایش خواهد داد.

۵. نادرستی ادعای بیش مصرفی ایرانیان و بهره‌مندی بیشتر ثروتمندان

ادعای بیش مصرفی ایرانیان از حامل‌های انرژی و



در زمینه این چند مفهوم، بیان چند نکته ضروری است:

۱. مقایسه نادرست: در میان مفاهیم یارانه پنهان، برداشت چهارم از جهت منطق اقتصادی مهمل است؛ زیرا نمی‌توان قیمت مایعات را فقط بر اساس وزن تعیین کرد؛ نمی‌توانیم بگوییم که قیمت یک لیتر آب باید با یک لیتر بنزین برابر باشد یا نباشد؛ همانطور که نمی‌توانیم بگوییم قیمت یک لیتر آب باید با قیمت یک لیتر آب سیب برابر باشد. گذشته از آن‌که سهم زیادی از بالا بودن قیمت آب معدنی به قیمت بطری آن برمی‌گردد؛ وگرنه قیمت آب داخل بطری زیاد نیست.

۲. وابستگی به قیمت ارز: با افزایش قیمت دلار میزان یارانه افزایش می‌یابد؛ ولی سطح رفاه مردم بیشتر نمی‌شود؛ این در حالی است که یارانه عمدتاً مفهومی است که رفاه بیشتر را حکایت می‌کند به خصوص وقتی که آن را مبنای مقایسه عدالت توزیعی قرار می‌دهیم. اگر قیمت دلار ۱۰۰ هزار تومان شود، بدون تغییر در رفاه واقعی مصرف‌کننده، یارانه ادعایی بر اساس مفهوم اول (تفاوت قیمت داخلی و خارجی) از ۵۳ هزار تومان به ۶۷ هزار تومان افزایش می‌یابد (یعنی ۱۴ هزار تومان افزایش)؛ همانطور که اگر قیمت دلار به ۴۲۰ تومان کاهش یابد، کلاً وجود یارانه پنهان منتفی می‌شود و بلکه ما مبلغی مالیات پنهان هم می‌گیریم.

۳. لازمه ضمنی سیاست حذف یارانه پنهان در پس سیاست تجویزی حذف یارانه پنهان یک ادعای ضمنی نهفته است. وقتی گفته می‌شود ما به مردم یارانه پنهان می‌دهیم، مفهومش این است اقلامی مثل بنزین و برق را باید به قیمت رایج در سایر کشورها به مردم خودمان بفروشیم؛ این یعنی قیمت واقعی یا عادلانه بنزین همان قیمت بنزین در آمریکا یا سایر کشورها است.

۴. مغالطه‌های پنهان نهفته در مفهوم یارانه پنهان

در سیاست حذف یارانه پنهان چند مغالطه مشتعل بر تعریف نادرست از یارانه، عدم توجه به مالیات پنهان، عدم توجه به وابستگی به نرخ ارز و سهم کم بنزین در فرآورده‌های نفتی به شرح زیر نهفته است: **الف. تعریف نادرست از یارانه:** اعطای یارانه به معنای پرداخت کمک است؛ در حالی که یارانه مورد اشاره نوعی مفهوم انتزاعی از مقایسه دو قیمت است. در اینجا یارانه به معنای دریافت بهای انرژی پایین‌تر از قیمت‌های جهانی است. این در حالی است که یارانه در اصطلاح به مفهوم پرداخت مبلغی به افراد و کمک به آنها است؛ در حالی که در اینجا یارانه به مفهوم عدم النفع گرفته شده است. یارانه در اصطلاح مبلغی است که ما برای کمک به افراد می‌دهیم؛ ولی در اینجا این اصطلاح را به نوعی تخفیف ادعایی قیمتی اطلاق کردیم. در این جا می‌توان سوال کرد که آیا گران نفروختن به معنای یارانه است؟

ب. عدم توجه به مالیات پنهان: یارانه پنهان مفهومی اعتباری است؛ ما با مقایسه قیمت داخلی و خارجی کالایی مانند بنزین، مابه‌التفاوت آن را یارانه می‌نامیم. اگر این اعتبار را بپذیریم، باید اعتبارهای دیگری را هم



۱. مقدمه در دهه‌های اخیر، سیاست حذف یارانه پنهان حامل‌های انرژی مورد توجه صاحب‌نظران و سیاستگذاران اقتصادی کشور بوده است. این مباحثه حتی منتهی به تصویب و اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها با هدف رساندن قیمت‌های داخلی انرژی به قیمت فوب خلیج فارس شده است. قیمت‌گذاری دلاری محصولات پلاستی، پتروشیمی و فولادی نیز ارتباطی تنگاتنگ با همین سیاست دارد.

این سیاست در حالی در اقتصاد ایران دنبال می‌شود که ابهامات و سوالات زیادی در مورد آن وجود دارد. این سوال مطرح است که آیا با حذف یارانه پنهان و گران‌سازی حامل‌های انرژی، شاخص‌های عدالت توزیعی و بهره‌وری بهبود می‌یابد؟ آیا تورم ناشی از آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی، اثر یارانه پرداختی از این محل را خنثی نمی‌کند؟ و اساساً، آیا قیمت‌گذاری دلاری حامل‌های انرژی با اقتضائات عدالت سازگار است. در این نوشتار به بازخوانی سیاست حذف یارانه پنهان حامل‌های انرژی از منظر اقتصاد اسلامی و بررسی نسبت آن با عدالت اقتصادی می‌پردازیم.

۲. معنای یارانه پنهان یارانه پنهان مفهومی است که در فضای اقتصاد سیاسی ایران برای اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها در دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ وضع شده است. هرچند این اصطلاح در میان دولتمردان، اهالی رسانه، و مردم بسیار رایج است، ولی تعریف دقیقی از آن ارائه نمی‌شود و مبنای نظری درستی ندارد. برای این مفهوم چند تعریف می‌توان ارائه داد:

۱. فاصله قیمت داخلی و خارجی: بنزین در آمریکا حدوداً ۷۰ سنت است؛ ولی بنزین آزاد در ایران ۳۰۰۰ تومان است. بر مبنای دلار حدوداً ۸۰ هزار تومانی، قیمت بنزین در آمریکا ۵۶ هزار تومان است؛ بر این اساس، ادعا می‌شود که دولت به مردم روی هر لیتر بنزین ۵۳ هزار تومان یارانه پنهان می‌پردازد.

۲. فاصله قیمت داخلی و صادراتی: قیمت هر لیتر بنزین در داخل ۳ هزار تومان است؛ و قیمت هر لیتر بنزین صادراتی در فوب خلیج فارس حدوداً ۴۰ سنت و به قیمت دلار ۸۰ هزار تومانی برابر با ۲۲ هزار تومان است؛ بر اساس این تعریف، دولت در هر لیتر بنزین به مردم ۲۹ هزار تومان یارانه پنهان می‌دهد. در این حالت یارانه بر اساس هزینه فرصت محاسبه شده است؛ یعنی دولت می‌توانست بنزین را صادر کند و درآمد بیشتری کسب کند.

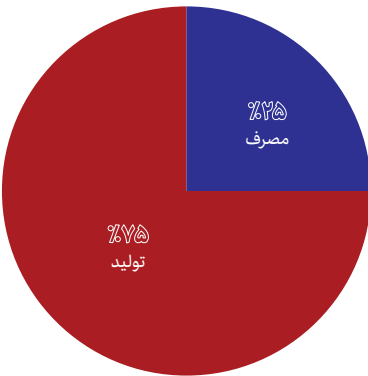
۳. فاصله قیمت پرداختی و تمام شده: هزینه تولید/ تامین هر لیتر بنزین در ایران ادعا شده که حدود ۲۰ هزار تومان است، ولی دولت آن را ۳۰ هزار تومان می‌فروشد؛ یعنی روی هر لیتر ۱۷ هزار تومان به مردم یارانه پنهان می‌دهد.

۴. فاصله قیمت با سایر کالاها: قیمت یک لیتر بنزین ۳ هزار تومان است، ولی قیمت یک بطری آب معدنی ۱۰ هزار تومان است؛ یعنی دولت روی هر لیتر بنزین ۷ هزار تومان به مردم یارانه پنهان می‌دهد.

تعریف یارانه پنهان	میزان یارانه ادعایی (در هر لیتر)	ملاحظه
تفاوت قیمت بنزین در داخل و خارج	۵۳ هزار تومان	وابسته به نرخ ارز
تفاوت قیمت بنزین داخلی و صادراتی	۳۲ هزار تومان	وابسته به نرخ ارز
تفاوت قیمت فروش و تمام‌شده بنزین	۱۷ هزار تومان	وابسته به نرخ ارز
تفاوت قیمت بنزین و آب معدنی	۷ هزار تومان	مقایسه نادرست وزنی؛ در نظر گرفتن قیمت بطری آب معدنی

افزایش قیمت انرژی، بخش تولیدی را بر اصلاح الگوی مصرف خود توانمند نمی‌کند؛ تولیدکننده در شرایط رکودی کنونی یا مجبور به تعطیلی تولید می‌شود و یا ناچار به افزایش قیمت محصول خود می‌شود که هر دو به ضرر اقتصاد کشور است؛ یکی رکود و بیکاری را تشدید می‌کند و دیگری تورم را شعله‌ورتر می‌سازد.

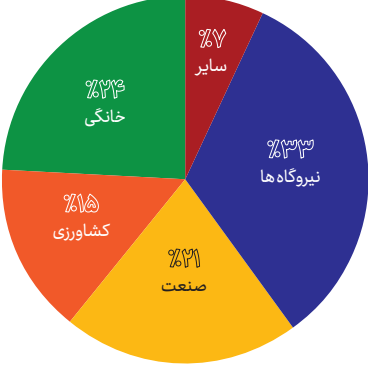
شکل ۳ سهم تولید و مصرف از حامل های انرژی



منبع: اقتصاد و پيله فروش، ۱۳۹۸، ص.۱.

د. یک سوم انرژی در نیروگاه‌ها مصرف می‌شود: در سال ۱۳۹۵، نیروگاه‌ها با ۳۳ درصد، بخش خانگی با ۲۴ درصد، بخش صنعت با ۲۱ درصد و بخش حمل و نقل با ۱۵ درصد به ترتیب بیشترین سهم در بهره‌مندی از انرژی را به خود اختصاص داده‌اند. کمترین سهم به بخش کشاورزی تعلق دارد. بنابراین، نیروگاه‌های کشور بیش از بخش خانگی از انرژی بهره‌مند می‌شوند (اقتصاد و پيله فروش، ۱۳۹۸، ص ۱۲). این در حالی است که در استدلال های مطرح شده عمدتاً بخش مصرفی را متهم اتلاف و اسراف آن قلمداد می‌کنند.

شکل ۴ سهم بخش های مختلف در مصرف انرژی در ایران



منبع: امیرسامان اقتصاد و مینم پيله فروش، درباره یارانه انرژی در ایران ۱. یارانه پنهان و ملاحظات آن، ص ۷.

ه. اتلاف زیاد انرژی پیش از رسیدن به دست مصرف‌کننده نهایی: هم اکنون روزانه معادل یک میلیون بشکه نفت خام در بخش تولید و توزیع انرژی و پیش از رسیدن به دست مصرف‌کننده نهایی هدر می‌رود؛ این میزان هدر رفت انرژی تقریباً معادل صادرات روزانه نفت کشور است. به این رقم باید تلفات ناشی از عدم کنترل هدر رفتن گاز و سوختن آن در میادین نفتی را اضافه کرد. این تلفات در بخش عرضه‌کننده انحصاری دولتی اتفاق می‌افتد و ارتباطی به الگوی مصرف مردم ندارد. در این راستا، دولت باید اولویت را به اصلاح رفتار خود بدهد تا مردم نیز به تبعیت از دولت الگوی مصرف خود را اصلاح کنند.

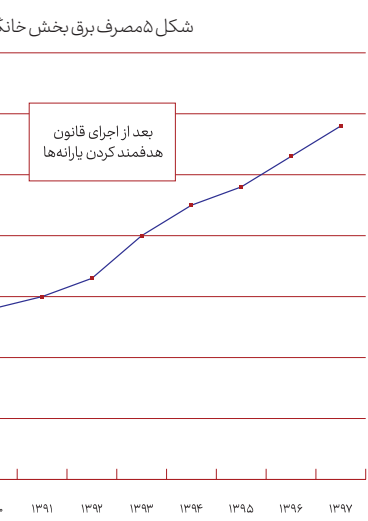
۶. نادروستی ادعای توزیع ناعادلانه یارانه پنهان و ناکارآمدی تخصیصی (اتلاف منابع)

این ادعا که ثروتمندان بیشتر از فقرا انرژی مصرف می‌کنند و به همین خاطر بهره‌مندی آنها از یارانه پنهان ادعایی بیشتر است، و یا مردم به خاطر پرداخت یارانه، انرژی را اتلاف می‌کنند، ادعایی غیرقابل قبول است. همانگونه که بیان شد اینکه ثروتمندان بیشتر از عواید قیمت‌گذاری کنونی بنزین بهره مند می‌شود، حتمی نیست. گذشته از آنکه مشخص نیست که پس از افزایش قیمت بنزین، بهره‌مندی فقرا بیشتر از ثروتمندان شود. این گزاره نیز محل تردید است که مردم در مصرف بنزین مرتکب اسراف و اتلاف منابع شوند؛ وقتی آنها اتومبیل‌هایی در اختیار دارند که مصرف بالایی دارد و قادر به خرید اتومبیل کم مصرف نیستند؛ در این مورد نمی‌توان گفت که آنها مرتکب اسراف می‌شوند.

۷. افزایش قیمت انرژی باعث کاهش مصرف نشده‌است

در تجربه عملی کشور، افزایش قیمت انرژی برای حذف یارانه پنهان و ایجاد کارایی و عدالت در عمل

موفق نبوده است. با توجه به یکسان نبودن توان ثروتمندان و فقرا به تورم ناشی از افزایش قیمت، به نظر می‌رسد که در نهایت فرد ثروتمند با تعدیل در قیمت کالاها و خدماتی که عرضه می‌کند، منافع خود را تامین می‌کند؛ در مقابل فرد فقیر در نهایت متضرر خواهد شد. تجربه اجرای هدفمندی یارانه‌ها از دهه ۱۳۹۰ نیز نشان داده که این سیاست موفقیتی در کنترل مصرف نداشته است. همانگونه که در شکل زیر مشاهده می‌شود؛ پس از اجرای سیاست مصرف برق بخش خانگی اندکی کاهش یافت. اما در ادامه مصرف بخش خانگی با شیبی تند افزایش یافت.

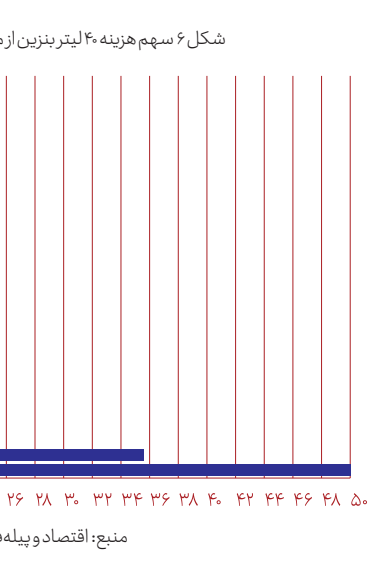


منبع: حسین بیات و همکاران، درباره یارانه انرژی در ایران؛ تصویر مصرف برق در بخش خانگی، ص ۴

سیاست حذف یارانه پنهان انرژی و به تبع گران‌کردن انرژی (۷ برابرکردن قیمت انرژی در سال ۱۳۹۸ با اجرای سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها) نتوانست به هدف کاهش مصرف انرژی در کشور دست یابد؛ زیرا خانوارها و تولیدکننده‌ها به دلایل مشکلاتی همچون در دسترس نبودن فناوری‌های کاهنده مصرف، و مشکلات مالی قادر به اصلاح مصرف خود نبوده و اثر سیاست تنها در افزایش هزینه تولید و کاهش تولید ظاهر شده است. بررسی مصرف برقی پیش از هدفمندسازی یارانه‌ها و بعد از آن حاکی از عدم موفقیت این سیاست در کاهش مصرف بوده است. برعکس پس از اجرای این سیاست مصرف برق افزایش یافته است (رک:بیات، ۱۳۸۹).

۸. دستمزد رهم دلاری بدهید

هرچند در مورد یارانه پنهان بحث مستقیمی از عدالت در قیمت‌گذاری نمی‌شود؛ ولی به صورت ضمنی ادعا می‌شود که قیمت‌گذاری بنزین باید بر اساس قیمت دلاری آن در سایر کشورها و یا قیمت دلاری صادراتی/ وارداتی صورت گیرد. قیمت عادلانه بر اساس آموزه‌های اقتصادی اسلام قیمتی منصفانه است که در آن به هیچ طرفی اجحاف نشود. امیرالمومنین در نامه خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: وَ لِیَكُنَّ الْبَیْعُ بَیْعًا سَفْحًا بِمَوَازِینِ عَدْلِ و اَشْعَارًا لَا تُجْحَفُ بِالْأَرْقَیِّینَ. بر اساس بیان امیرمومنان، قیمت عادلانه قیمتی است که باعث اجحاف به فروشنده و خریدار نشود (نهج البلاغه، نامه ۵۳).



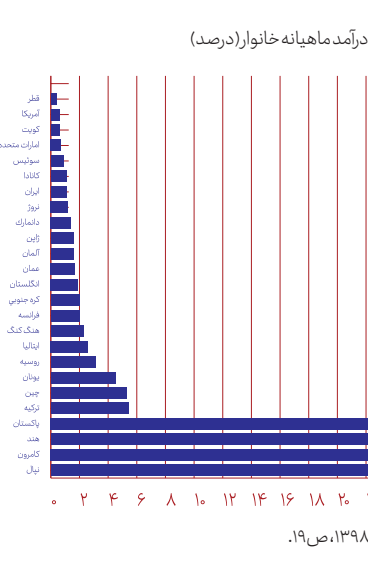
اینکه مقتضای عدالت در قیمت‌گذاری حامل‌های انرژی را تعیین قیمت بر اساس بهای آن در سایر کشورها بدانیم، محل تأمل است. مشخص نیست که چرا قیمت این حامل‌ها باید بر اساس قیمت آن در سایر کشورها تعیین شود. گذشته از اینکه اگر مبنای قیمت‌گذاری انرژی بر اساس قیمت سایر کشورها را بپذیریم، این منطق در مورد سایر کالاها و خدمات نیز صادق است. بر این اساس، باید

دستمزدی که افراد در داخل می‌گیرند نیز به میزان دستمزد در کشور مورد مقایسه تعیین شود. ولی از آنجا که امکان تعدیل دستمزد کارگر ایرانی با دستمزد پرداختی به کارگر خارجی نیست، نمی‌توان قیمت‌گذاری بنزین بر اساس قیمت‌های کشور دیگر باشد، ولی دستمزد مطابق آن نباشد. اتفاقاً وقتی نسبت قیمت بنزین و دستمزد در کشورها را مقایسه می‌کنیم، تفاوت محسوسی بین این نسبت در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر ندارد و حتی در برخی موارد وضعیت در آن کشورها بهتر از ایران است.



ایرانی را یک درصد درآمد ماهیانه‌اش ۴۰ لیتر بنزین (لیتری ۱۵۰۰ تومان) خریداری می‌کند. در برخی کشورها مانند آمریکا، کویت و امارات، افراد با اختصاص درصد کمتری از درآمد ماهانه‌شان همین مقدار بنزین دریافت می‌کنند. برخی کشورها مانند کانادا و نروژ وضعیتی مشابه ایران دارند؛ در برخی از کشورها نیز وضعیت بدتر از ایران است. همانگونه که مشاهده می‌شود یک فرد آمریکایی برای خریداری ۴۰ لیتر بنزین، ۶ دهم درآمد ماهانه خود را پرداخت می‌کند؛ در حالی که شهروند ایرانی حدود یک درصد درآمدش را پرداخت می‌کند. علاوه بر اینکه برای قضاوت در مورد عدالت باید دید که وضعیت پس از اعمال سیاست حذف یارانه پنهان چگونه خواهد شد. با توجه به تفاوت در قدرت واکنش افراد به افزایش قدرت انرژی، وضعیت اقشار ضعیف پس از اعمال سیاست بهتر نخواهد شد؛ اگر بدتر نشود. در این صورت نمی‌توان این نوع قیمت‌گذاری را عادلانه دانست. همانگونه که بیان شد، سهم انرژی در مخارج دهک اول ۱۵ درصد و در مخارج دهک دهم ۵ درصد است.

این نکته را نیز باید مورد توجه قرار داد که پرداخت یارانه از محل گران‌سازی انرژی نمی‌تواند مشکلات در عدالت توزیعی را به صورت کامل برطرف کند. در واقع، یارانه پرداختی از محل گران‌سازی حامل‌های انرژی نوعی یارانه خودتخریبگر است؛ اساساً با ایجاد تورم که خود منشاء بی‌عدالتی است، نمی‌توان عدالت را ایجاد کرد. تجربه دهه ۱۳۹۰ نشان می‌دهد که با اجرای



سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها که نام واقعی آن سیاست گران‌سازی انرژی است، هرچند در ابتدا ضریب جینی و نابرابری کاهش یافت؛ ولی در ادامه ضریب جینی و میزان نابرابری و شکاف طبقاتی به واسطه تورم ناشی از اجرای سیاست افزایش یافت. همانگونه که بیان شد، هم اکنون قدرت خرید یارانه ۴۵ هزار تومانی پرداختی به کمتر از یک بیستم کاهش یافته است.

۹. ناتوانی در واکنش به افزایش قیمت

عدالت در قیمت‌گذاری در اقتصاد اسلامی هنگامی برقرار است که افراد بتوانند در مواجه با این نوع قیمت‌گذاری واکنش مناسب داشته باشند:

الف. ناتوانی صنایع در واکنش به افزایش قیمت انرژی:

انرژی یک کالای مصرفی همانند پفک نمکی نیست؛ بلکه یک کالای مصرفی اساسی و یک نهاده تولید است. گران کردن این کالانه تنها هزینه‌های تولید را به شدت افزایش می‌دهد؛ بلکه بسیاری از صنایع کشور را که یکی از مزیت‌های اصلی آنها بهره‌مندی از انرژی ارزان است، دچار مشکل خواهد کرد. با توجه به مشکلات ناشی از رکود اقتصادی به خصوص در شرایط رکود، صنایع قادر نیستند فناوری خود را برای کاهش مصرف انرژی اصلاح کنند و ناچار یا باید تولید خود را تعطیل کنند و یا محصولات خود را گران کنند؛ هر دو گزینه باعث بروز مشکلات زیادی برای تولید داخلی خواهد شد.

ب. ناتوانی خانوارها در واکنش به افزایش قیمت انرژی:

عمده خانوارها نیز نمی‌توانند در شرایط سخت اقتصادی کنونی و نرخ تورم بالا اقدام به اصلاح رفتار خود در زمینه مصرف انرژی کنند. آنها نمی‌توانند با یارانه پرداختی خودروی خود را به خودرو کم مصرف تبدیل کنند؛ در بسیاری از مناطق کشور وضعیت حمل و نقل عمومی نیز مطلوب نیست و مردم نمی‌توانند آن را جایگزین استفاده از وسیله شخصی خود کنند؛ با افزایش قیمت انرژی هزینه‌های حمل و نقل نیز زیاد می‌شود و باز استفاده از این خدمات برای اقشار محروم عملاً مشکل‌تر خواهد شد. خانوارهای دهک‌های پایین و متوسط حتی این توان را هم ندارند که منازل خود را عایق بندی کنند و پنجره دوجداره نصب کنند؛ بدین صورت آن‌ها توان کمی برای کاهش مصرف انرژی مصرفی در منازل خود دارند (بیات و همکاران، ۱۳۸۹).

ت. افزایش کسری بودجه دولت: یکی از قربانیان تورم ناشی از سیاست گران‌سازی انرژی، خود دولت و مخارج جاری و عمرانی آن است. حذف یارانه پنهان انرژی با ایجاد تورم، کسری بودجه را از دو طریق کاهش درآمد واقعی مالیاتی (اثر تانزی) و افزایش هزینه‌های دولت (اثر پاتینکن) افزایش می‌دهد. کاهش درآمد واقعی مالیاتی به دلیل پایین بودن کشش قیمتی مالیاتی و وجود وقفه‌های مالیاتی رخ می‌دهد (باتورم ۱۴ درصدی ۲۰ درصد ارزش مالیات کاهش می‌یابد). افزایش هزینه‌های دولت نیز به دلیل بالا بودن کشش قیمتی هزینه‌های دولت و سهم بالای هزینه‌های جاری دولت به وقوع می‌پیوندد (تورم ۸ درصدی باعث افزایش ۱۱ درصدی مخارج دولت) (فرزین‌وش و همکاران، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵–۱۵۰).

این نکته را نیز باید توجه داشت که هنگام ارزیابی عدالت و کارایی سیاست حذف یارانه پنهان انرژی باید تمامی هزینه‌های اعمال سیاست را مورد توجه قرار داد. یکی از هزینه‌هایی که کمتر بدان توجه می‌شود؛ هزینه‌های اجتماعی آن است. هنگام تصمیم‌در مورد قیمت‌گذاری محصولات استراتژیکی مانند بنزین باید به تبعات اجتماعی آن نیز توجه کرد. این امر مقوله‌ای است که در سیاست‌های تعدیل ساختاری و شوک درمانی مورد پیشنهاد نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ اجرای این سیاست‌ها در کشورهایی همچون شیلی، اندونزی و فیلیپین، مشکلات فراوانی همچون افزایش شکاف طبقاتی و ناآرامی‌های اجتماعی در پی داشته است. اجرای این سیاست‌ها در شیلی باعث ایجاد تورم ۳۷۵ درصدی شد. نمونه اخیر این مشکل در قزاقستان اتفاق افتاد که در پی حذف یارانه گاز، مایع، آشوب‌های وسیع اجتماعی رخ داد. جوزف استیگلیتز برنده جایزه نوبل اقتصادی سال ۲۰۰۱ به واسطه مخالفت با این سیاست‌ها از صندوق بین‌المللی پول کنار گذاشته شد. وی نتایج این سیاست‌ها را در کتاب «جهانی‌سازی و مسائل آن» بسط داده است (استیگلیتز، ۱۳۸۲)، همچنین ناٹومی کلاین در کتاب «دکترین شوک» و مستند ساخته شده بر اساس آن پرده از مشکلات شوک درمانی در آمریکای لاتین و شرق آسیا بر می‌دارد. حسین نمازی (۱۳۹۵)، وزیر وقت اقتصاد بین سال‌های ۸۰–۱۳۷۶، در تحلیل آسیب‌شناسانه اقتصاد ایران، نسبت به اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و شوک درمانی در ایران از بودجه سال ۱۳۷۸ و برنامه سوم توسعه (۸۱–۱۳۷۹) به بعد هشدار داده است. اجرای این سیاست‌ها در کشور طی سه دهه اخیر نه تنها باعث بهبود کارایی و کاهش مصرف انرژی در کشور نشده، بلکه توزیع درآمد رانیز ناعادلانه‌تر کرده و موجب افزایش ضریب جینی و شکاف طبقاتی شده است.

نگاه

۵

۱

۱۰. نتیجه‌گیری

ادعاهای مطرح شده در مورد وجود یارانه پنهان زیاد در اقتصاد ایران و عدم توزیع عادلانه و کارآمد آن، ادعایی است که نه تنها دارای مشکلات متعدد مفهومی است؛ بلکه با برداشت صحیح از عدالت در اقتصاد اسلامی سازگار نیست. موضوع‌شناسی دقیق مفهوم یارانه پنهان بنزین بیانگر مغالطه‌های مفهوم زیادی از جمله تعریف نادرست یارانه، عدم توجه به مالیات پنهان، و وابستگی شدید به نرخ ارز و عدم تفکیک بین یارانه تولید و مصرف است. سیاست پیشنهادی حذف یارانه پنهان بنزین مبتنی بر این برداشت از عدالت است که قیمت عادلانه بنزین قیمتی است که برابر با قیمت آن در سایر کشورها و یا قیمت بنزین وارداتی باشد. این ادعا، از جهات مختلفی مخدوش است. اول، این منطق را می‌توان برای همه کالاها و خدمات مطرح کرد؛ اگر بنا به برابر سازی داخلی و خارجی باشد، دستمزد نیروی کار داخلی نیز باید برابر با دستمزد در کشورهای دیگر باشد که در این زمینه نیز عدالت برقرار شود؛ اقدامی که دستیابی بدان عملاً امکان‌پذیر نیست. در دهه‌ها اخیر، با تمسک به مفهوم جعلی یارانه پنهان، قیمت انرژی مرتب افزایش پیدا کرده است، ولی دستمزدها به تناسب تورم افزایش پیدا نکرده است.

ادعای تعلق یارانه پنهان با مشکل تعریف نادرست از یارانه مواجهه است. گذشته از آنکه باید در کنار یارانه پنهان، مالیات پنهان را نیز مطرح کرد؛ هر چند دولت برای هر لیتر بنزین به مصرف‌کننده داخلی مبلغی از مصرف‌کننده داخلی نمی‌گیرد؛ ولی در مقابل به او امکان بهره‌مندی از ماشین کم مصرف، حمل‌ونقل عمومی مناسب و دستمزد مکنی را نیز نمی‌دهد. یعنی همانگونه که به او یارانه پنهان داده می‌شود از او مالیات پنهان نیز گرفته می‌شود. گزاره توصیفی بهره‌مندی بیشتر ثروتمندان با مشکل تشخیص و مقایسه وضعیت قبل و بعد اجرای سیاست مواجه است. سهم زیاد هزینه انرژی در سبد دهک‌های فقیر، غلبه یارانه تولید بر مصرف از جمله مشکلات مرتبط با این محور است. گزارش ارزشی بی‌عدالتی توزیعی و ناکارآمدی تخصیصی نیز با مشکل تعریف نادرست از عدالت و بهیچکی تخصیص روبرو است. و بالاخره گزاره تجویزی آزادسازی قیمتی نیز با مشکل ناسازگاری با مفهوم درست عدالت دارد.

در بیانی کلی، سیاست حذف یارانه پنهان متکی بر این نظریه پنهان است که کالاها و خدمات داخلی باید بر اساس قیمت آن در سایر کشورها و یا هزینه فرصت صادرات قیمت‌گذاری شود، تا عادلانه باشد. این منطق از جهات مختلف مخوش است؛ اینکه مقتضای عدالت در قیمت‌گذاری، قیمت‌گذاری بر اساس قیمت سایر کشورها باشد منطقی ندارد. عدالت در قیمت‌گذاری مستلزم رعایت منافع مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان است. همچنین اگر این منطق را بپذیریم این امر باید در مورد سایر کالاها و خدمات نیز مطرح شود. بر این اساس، دستمزد کارگران نیز باید بر اساس دستمزد در سایر کشورها تعیین شود. از آنجا که تحقق این امر عملاً امکان پذیر نیست، نمی‌توان اجرای آن تنها در مورد یک کالا را پذیرفت.

با توجه به اینکه ۷۵ درصد انرژی در بخش تولید کشور مصرف می‌شود و انرژی ارزان از دیرباز یکی از مزیت‌های صنعت و کشاورزی کشور بوده و می‌باشد، سیاست حذف یارانه انرژی (گران‌سازی انرژی)، باعث افزایش هزینه تولید، کاهش تولید، کاهش صادرات و افزایش کسری بودجه دولت می‌شود. هرچند سهم دهک اول فقیر از یارانه ضمنی انرژی ۵ درصد و سهم دهک دهم ثروتمند ۱۵ درصد است؛ یارانه مزبور سهمی ۱۵ درصدی در مخارج دهک اول و سهمی ۵ درصدی در مخارج دهک دهم دارد. با توجه به سهم بالای انرژی در مخارج دهک‌های فقیر، پرداخت یارانه تورمی خودتخریب‌گر قادر به خنثی کردن آثار تورمی این سیاست بر اقشار ضعیف نخواهد بود؛ گذشته از اینکه یارانه پرداختی در اندک زمانی ارزش خود را از دست خواهد داد. کاهش ارزش یارانه ۴۵ هزار تومانی در دهه ۹۰ به کمتر از یک بیستم شاهدهی بر خودتخریب‌گری یارانه تورمی است. پرداخت یارانه‌ای به تحقق عدالت توزیعی کمک می‌کند که نه از محل ایجاد تورم (هم تورم ناشی از فشار هزینه تولید و هم تورم ناشی از فشار تقاضا) بلکه از محل دریافت مالیات پرداخت شود. در واقع، «پرداخت یارانه تورمی خودتخریبگر» نوعی «دریافت مالیات تورمی از فقرا» است؛ زیرا در مقابل پرداخت یارانه، مقدار بیشتری بر هزینه‌های دریافت‌کنندگان آن افزوده می‌شود؛ و نتیجه سیاست نه تنها بهبود عدالت نیست بلکه بر میزان بی‌عدالتی می‌افزاید. **❗**

دکتر نصیری اقدام استاد دانشگاه علامه طباطبایی در گفتگو با «حکمران» طرح حذف یارانه پنهان انرژی را ارزیابی کرد:

پیشنهادی که روی میز رئیس جمهور است ما را به سمت خودکشی دسته جمعی سوق می‌دهد



پژوهشی در حوزه اقتصاد اسلامی است و آثار متعددی در زمینه سیاست‌های اقتصادی، بانکداری اسلامی و ارزیابی عدالت اقتصادی منتشر کرده است. مشروح گفتگوی تفصیلی «حکمران» با این استاد اقتصاد در خصوص یارانه بخش انرژی در ایران به شرح زیر است:

دکتر علی نصیری اقدام از اساتید باسابقه دانشگاه علامه طباطبایی (ره) و یکی از چهره‌های برجسته اقتصاد اسلامی و اقتصاد ایران است. او سال‌ها سابقه تدریس، پژوهش و راهنمایی پایان‌نامه‌های متعدد در شاخه‌های مختلف اقتصاد اسلامی، اقتصاد ایران و بازارهای مالی دارد. دکتر نصیری اقدام عضو فعال انجمن اقتصاد اسلامی ایران، نویسنده و همکار علمی در مجلات معتبر علمی-



را انجام دهید؟ می‌خواهید شرکت‌ها را به جان مردم بیندازید؟ این روش را نمی‌توان برای ۵ دهک اول جمعیتی انجام داد که حدود ۴۰ میلیون نفر می‌شوند؛ از این تعداد، ۱۰ درصد جزو فقیرترین‌ها هستند و ۱۰ درصد در دهک دوم، با این افراد نمی‌توان چنین رفتاری داشت.

هر چند فشار مالی برخی را به کارهایی وا می‌دارد که مثلاً که با مبلغی اندک، دستگاه‌هایی را نصب می‌کنند که عددنمایشگر کنترل را دستکاری می‌کند و به گونه‌ای عمل می‌کند که مصرف کمتر یا حتی صفر نمایش داده شود. البته این سخن بدآموزی دارد، ولی واقعیت این است که راهکارهایی وجود دارد که برخی به سراغ آن می‌روند. نتیجه این می‌شود که ناترازی مصرف همچنان حل نمی‌شود و هدف کاهش مصرف محقق نمی‌شود. اما در عوض اعتراض‌های اجتماعی بسیار گسترده و شدید ایجاد می‌شود که کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حال باید دید آیا تجربه سال ۹۸ تکرار می‌شود یا خیر؟ و اکنون آیا راه‌حلی برای جلوگیری از وقوع آن شرایط داریم؟

🔥 **فقدان تکنولوژی فقرا را پرمصرف کرده است**

حال اگر این توزیع را در نظر بگیریم و به طور متوسط مصرف هر فرد را بگیریم و به آنها یک حق پایه تخصیص دهیم، محاسبات نشان می‌دهد که افرادی که بیش از حق پایه مصرف دارند، قبض گازشان ممکن است بین یک و نیم میلیون تومان تا پنج میلیون تومان افزایش یابد. آنهایی که در دهک‌های ثروتمند قرار دارند، احتمالاً واکنش خاصی نشان ندهند و این هزینه را بپردازند، اما افراد فقیر قطعاً با مشکلات جدی مواجه خواهند شد و در صورت اجبار به پرداخت، اعتراض خواهند کرد و تحمل این فشار برای آنها بسیار دشوار خواهد بود. ضمن اینکه فرض کنیم فردی گاز زیادی مصرف کرده ولی پولش را پرداخت نکرده، آیا می‌توان گاز فردی که ندارد را قطع کرد؟ چطور می‌خواهید این کار

داده‌های آماری ما نشان می‌دهند که چنین وضعیتی وجود دارد. دلیل آن این است که خانواده‌های ثروتمند معمولاً خانه‌های بزرگتری دارند و مصرف انرژی آنها بیشتر است، اما با امکاناتی مثل استفاده از پنجره‌های دوجداره یا سیستم‌های کم مصرف عایق‌بندی مناسب، سیستم‌های تهویه مطبوع و تجهیزات با برچسب کارایی انرژی بالا همراه است. در مقابل، افراد کم‌درآمد در خانه‌هایی با عایق‌بندی ضعیف، پنجره‌های نامناسب و سیستم‌های گرمایشی کم‌بازده زندگی می‌کنند که ناچارند انرژی بیشتری برای گرم کردن مصرف کنند. در بخش حمل‌ونقل نیز وضع مشابهی وجود دارد؛ ماشین‌های افراد کم‌درآمد معمولاً قدیمی و فاقد سیستم‌های بیهیة مصرف سوخت هستند، در حالی که افراد ثروتمند از خودروهای کم‌مصرف‌تر استفاده می‌کنند.

موضوع مصرف گاز نیز به همین صورت است. خانوارهای کم‌درآمد معمولاً گرمایش مرکزی ندارند و مجبورند از بخاری‌های کم‌بازده استفاده کنند که باید دمای آنها را بالا ببرند تا سرما را جبران کنند.

مطالعه دیگری انجام شده است که در آن جمعیت بر اساس میزان مصرف انرژی به دهک‌هایی تقسیم‌بندی شده‌اند؛ مثلاً دهک‌های کم‌مصرف، متوسط و پرمصرف که تا دهک دهم رتبه‌بندی شده‌اند. سپس سؤال شده که آیا دهک کم‌مصرف فقط شامل فقرا است یا ثروتمندان نیز در آن حضور دارند؟ همین سؤال برای دهک‌های دوم، سوم و دهم نیز مطرح شده است.

نتیجه بسیار جالبی که به دست آمده این است که در کم‌مصرف‌ترین دهک، تقریباً حضور ثروتمندان و فقرا به یک اندازه است؛ به این معنا که حدود ۱۰ درصد از افراد ثروتمند نیز در میان کم‌مصرف‌ترین‌ها قرار دارند. همین الگو در دهک‌های دوم و سوم نیز تکرار شده است؛ یعنی در هر دهک، هم افراد ثروتمند و هم افراد فقیر حضور دارند. حتی در دهک‌های پرمصرف نیز این وضعیت برقرار است.

نتیجه بسیار جالبی که به دست آمده این است که در کم‌مصرف‌ترین دهک، تقریباً حضور ثروتمندان و فقرا به یک اندازه است؛ به این معنا که حدود ۱۰ درصد از افراد ثروتمند نیز در میان کم‌مصرف‌ترین‌ها قرار دارند. همین الگو در دهک‌های دوم و سوم نیز تکرار شده است؛ یعنی در هر دهک، هم افراد ثروتمند و هم افراد فقیر حضور دارند. حتی در دهک‌های پرمصرف نیز این وضعیت برقرار است

ماهیتا ناعادلانه هستند و به اقتصاد، جامعه، سیاست و مدیریت ما آسیب جدی وارد می‌کنند.

🔥 **آیا این راه حل می‌تواند مشکل ناترازی انرژی را حل کند یا خیر؟**

من فقط به برخی یافته‌های مطالعات اخیر اشاره می‌کنم. مطالعه‌ای درباره مصرف گاز انجام شده که مصرف را با کارت‌های بانکی خانوارها و سطح درآمدشان مرتبط کرده است. یافته جالب این است که مصرف گاز در دهک‌های مختلف درآمدی تقریباً برابر است.

به این معنی که دهک‌های ثروتمند، که تصور می‌کنیم چکوزی، استخر و خانه لوکس دارند، تقریباً به اندازه خانواده‌های کم‌درآمد مصرف می‌کنند. این موضوع ممکن است عجیب به نظر برسد، اما

راه حل فعلی این است که بنزین، نفت، گاز، برق و بطور کل انرژی که حق عموم مردم است با برقراری عدالت بین مردم توزیع شود ولی باید گفت به دلیل جذابیت شعار عدالت، بسیاری از اقدامات به نام عدالت انجام می‌شود که ماهیتاً ناعادلانه هستند و به اقتصاد، جامعه، سیاست و مدیریت ما آسیب جدی وارد می‌کنند.

🔥 **در روزهای اخیر، آقای رئیس جمهور مباحثی را درباره یارانه‌های پنهان مطرح کردند و اظهار داشتند که حدود ۱۵۰ میلیارد دلار یارانه به بخش‌های برق، گاز و سوخت پرداخت می‌شود. همچنین مطرح شد که با حذف یارانه پنهان و اختصاص سهمیه انرژی برای داد و ستد انرژی ایجاد شود که مردم مازاد مصرف خود را به دیگران بفروشند و قیمت انرژی هم در آن بازار تعیین شود. می‌خواهیم دیدگاه شما را در این خصوص جویا شویم.**

وجود مشکلات، توجیه‌کننده راه‌حل‌ها نیستند. فردی بود در محله ما که ازدواجش موفق نبود بعد از اینکه بچه‌دار شد از همسرش جدا شد و رفت همسر دیگری اختیار کرد با او هم به مشکل برخورد و از او هم بچه‌ای به جا گذاشت و طلاق گرفت رفت سراغ زن سوم با او هم ازدواج کرد و از او هم بچه‌ای و شما تصور کنید یک مردی سه بار ازدواج کرده سه بار جدا شده از هر کدام از این ازدواج‌ها یکی دو تا بچه مانده. بحث مهریه و مسائل متعدد دیگر دارد. شما ببینید چه دامنه‌ای از مسائل برای او ایجاد می‌شود. فکرمی‌کنید این فرد چگونه این همه مسائل را حل کرد؟ یک راه حل ساده برای مسئله به این پیچیدگی انتخاب کرد. رفت منزل همسر اول با تفنگ او را کشت بعد رفت منزل همسر دوم و او را هم کشت بعد رفت منزل همسر سوم و او هم کشت بعد چون پلیس فهمیده بود که او در حال انجام چه کاری است او را دنبال کرد صدای آژیر که آمد خودش را هم کشت. در مثال مناقشه نیست ولی بی‌شباهتم نیست به راه‌حلی که اینجا پیشنهاد می‌شود. وجود مسئله توجیه‌کننده راه‌حل پیشنهادی نیست. برخی درباره بازار انرژی چنین رویکردی دارند؛ یعنی فرض می‌کنند که چون مسئله‌ای وجود دارد، پس باید سریعاً و با یک راه‌حل ساده آن را حل کرد. راه‌حل پیشنهادی این است که بنزین و نفت و گاز و برق و بطور کل انرژی که حق عموم مردم است پس ما بایم عدالت ایجاد کنیم و حق مردم را بدهیم به خودشان. به دلیل جذابیت شعار عدالت، بسیاری از اقدامات به نام عدالت انجام می‌شود که



پیشنهادی که روی میز آقای رئیس جمهور گذاشته شده، پیشنهادی خطرناک و اغواکننده است که مارا به سمت خودکشی دسته جمعی سوق می دهد. تولیدمان به این ترتیب نابود می شود و گسل های اجتماعی مان به شدت فعال می شود. تازه این ها لایه اول مسائل هستند، لایه های پیچیده تری نیز وجود دارد

🔥 پیشنهادی که روی میز رئیس جمهور است مارا به سمت خودکشی دسته جمعی سوق می دهد

لذا باید مسائل بنیادین را حل کنیم، ما به جای اینکه برویم ، پیشنهادی که روی میز آقای رئیس جمهور گذاشته شده، پیشنهادی خطرناک و اغواکننده است که ما را به سمت خودکشی دسته جمعی سوق می دهد. تولیدمان به این ترتیب نابود می شود و گسل های اجتماعی مان به شدت فعال می شود. تازه این ها لایه اول مسائل هستند، لایه های پیچیده تری نیز وجود دارد.

🔥 شما نظری دارید درباره اینکه اگر قرار باشد همه وظایف و مسئولیت هایی که به عهده دولت است را به بازار واگذار کنیم، اصلاً نقش دولت چه می شود؟ می شود در این باره توضیح دهید؟

در سیاست گذاری، معمولاً می گویند همیشه باید به این فکر کنیم که چه پیامدهایی ممکن است سیاست ما داشته باشد. دلالت ضمنی حرف این است که باید ببینیم چه چیزهایی را نادیده می گیریم وقتی فقط روی یک سطح خاص از بحث تمرکز می کنیم.

یک مثال ساده می زنم تا در فهم عدالت کمی مناقشه کنم. یک فهم از عدالت وجود دارد که من به آن «عدالت مسطح» می گویم، این است که یک سازماندهی اجتماعی وجود دارد که کارهایمان را انجام می دهد و وقتی می گوئیم حقوق باید به صورت برابر بین مردم توزیع شود، این سازماندهی اجتماعی تلاشی می شود و جامعه ای مسطح و بدون ساختار خواهیم داشت.

مثلاً فرض کنید ما یک پراید داریم که من و شما شریک ۵۰ درصدی آن هستیم. چون مشترک است، شاید به خوبی از آن استفاده نکنیم. من وقتی سوار می شوم، ممکن است به صورت نامناسب رانندگی کنم و احتمال تصادف وجود دارد. شما وقتی پشت فرمان هستید، مثلاً ماشین را بیش از ظرفیت بارگذاری کنید یا آن را مستهلک کنید. در واقع ما این خودرو را به درستی مدیریت نمی کنیم، چون رفتار ما قیمت گذاری نشده است؛ من هزینه های ضررو زیان خود را نمی پردازم و شما هم هزینه ای بابت خسارتی که به من وارد می کنید پرداخت نمی کنید.

حالا می پرسیم چه باید کرد تا این مشکل حل شود؟ پاسخ می دهیم که باید حقوق را به صورت برابر تقسیم کنیم؛ مثلاً دو چرخ برای من، دو چرخ برای شما، نصف شاسی برای من و نصف آن برای شما، نصف صندلی ها برای من و نصف برای شما، نصف داشبورد برای من و نصف برای شما، نصف فرمان برای من و نصف برای شما، و همینطور نصف موتور، سرسیلندر، سیبک ها و... به همین صورت. وقتی چنین مفهومی از حق را پذیرفتیم، یعنی دیگر نیازی به ماشین نیست و ماشین به ضایعات تبدیل می شود.

🔥 توزیع همه منابع کشور به صورت مستقیم بین همه مردم به فروپاشی منجر خواهد شد

بیا بید همین مثال را در سطح خانواده در نظر

بگیریم؛ فرض کنید یک واحد آپارتمان و یک خودرو مشترک داریم که در فضای اشتراکی استفاده می شود و مستهلک می شود. اگر فرض کنیم اعضای خانواده توجه کافی ندارند؛ مثلاً یکی به دیوارها آسیب می زند، دیگری لوله ها را تعمیر نمی کند، سیم کشی خانه را نادیده می گیرد و در نتیجه خانه مستهلک می شود.

اگر بخوایم برای جلوگیری از این استهلاک، خانه را به دو بخش تقسیم کنیم، دیگر خانه ای وجود نخواهد داشت یا اگر ارزش آن را تقسیم کنیم، خانه ای که بتوان در آن زندگی کرد، از بین می رود و ساختار اجتماعی فرو می پاشد.

حال به شرکت ها نگاه کنیم. فرض کنید شرکت فولاد مبارکه، فولاد خوزستان، پتروشیمی یا سیمان داریم. می دانید چرا در این شرکت ها امکان فساد وجود دارد؟ چون ما پول مان را به صورت مشترک گذاشته ایم و اختیار آن را به یک شخص ثالث داده ایم. بعد امضا کرده ایم که حق دخل و تصرف در آن پول ها را نداریم. اینجا مفهوم شرکت سهامی شکل می گیرد؛ شخصیت حقوقی ایجاد می شود و اشخاص حقیقی از بسیاری حوزه ها سلب اختیار می کنند، جز در مجمع عمومی.

حالا اگر بگوییم مدیرعامل شرکت، فامیل های خود را به کار بگیرد، صورت های مالی را دستکاری کند، سود کاذب نشان دهد، شفاف رفتار نکند، در خرید و فروش ها قیمت را بالاتر بگیرد و به سهامداران خیانت کند، این فساد نیست؟ مسلماً فساد است و فرق نمی کند شرکت دولتی باشد یا خصوصی. اگر بخوایم با این منطق برخورد کنیم، باید بگوییم همه این ها از رانت های گسترده استفاده می کنند، پس بهتر است پول را تقسیم کنیم بین همه سهامداران. نتیجه این کار چیست؟ نتیجه این است که دیگر شرکت، تولید، ساختار اجتماعی و سازماندهی نخواهیم داشت.

از سرشناس ترین متخصصان در حوزه حقوق و اقتصاد، کوتر است که با یولن کتابی نوشته و دکتر دادگر و خانم اخوان آن را به فارسی ترجمه کرده اند. همچنین کتاب دیگری دارد که با همکاری شفر در سال ۲۰۱۱ تحت عنوان گره سلیمان (Solomon's Knot) منتشر شده است. این عنوان برگرفته از داستانی در تاریخ قوم یهود است؛ جایی که حضرت سلیمان بین قبایلی که دچار اختلاف شده بودند، صلح برقرار می کند. موضوع این کتاب هم در همین راستا است: یعنی گره زدن منافع متضاد میان سهام داران، صاحبان ایده، و نوآوران، همانند گروه های متعارض قومی.

🔥 توزیع همه منابع بین مردم با اصول اقتصادی سازگار نیست

کتاب نشان می دهد یکی از عوامل تأثیرگذار بر انقلاب صنعتی، ایجاد نهاد شرکت های سهامی بوده است؛ جایی که ریسک سرمایه گذاری تجمیع و بین سهام داران توزیع می شود. افراد پول های خرد خود را جمع می کردند و با هم کار بزرگی را پیش می بردند. اگر هم شکست می خوردند، مانند گذشته آبرویشان از بین نمی رفت. شرکت سهامی از این جهت به عنوان نهاد حقوقی، اهمیت بالایی دارد.

حالا اگر ما بگوییم مردم نسبت به انفال، مثل منابع انرژی، صاحب حق هستند، آیا این به آن معناست که بهترین راه توزیع این منابع آن است که سهمی برابر بین همه تقسیم شود؟ برخی می گویند: «بدهید به خود مردم، خودشان بلدند چه کنند، نیازی به قیم ندارند!» انگار مردم خودشان باید فولاد تولید کنند یا سیم مفتول بسازند. این دیدگاه، نه تنها با نظام تقسیم کار، بلکه با اصول اقتصاد بازار نیز ناسازگار است. حتی در قواعد فقهی نیز آمده که منابع عمومی حق مردم هستند، اما اختیار آن ها با ولی است. در سطح خانواده،

زن و شوهر ولی هستند. در سطح بنگاه اقتصادی، هیئت مدیره، مجمع عمومی و ارکان شرکت نقش ولی را ایفا می کنند. اما ما این ساختار را با تفسیری عجیب از «حق مردم» متلاشی کرده ایم. باید توجه کنیم جامعه بر پایه سازمان دهی های اجتماعی اداره می شود. بحث من اصلاً بر سر دولتی یا خصوصی بودن نیست. یک پله بالاتر می خواهم بگویم مسئله، ساختار اجتماعی و چگونگی بهره برداری است.

در برخی کشورها، بهره برداری خصوصی است؛ در برخی دیگر عمومی؛ ولی آنچه اهمیت دارد، نحوه سازمان دهی است. اگر منابع را مستقیماً به مردم بدهیم، ولی نتوانیم استمرار آن را تضمین کنیم، در واقع منبع را نابود کرده ایم. باید دقت کنیم که «چگونه» به مردم حق بدهیم. می توان آن را فاخر و مفید داد یا تبدیل به ضایعاتش کرد.

در برخی کشورها، سازوکار توزیع منابع به گونه ای طراحی شده که کارآمد است. اما مدل هایی که اکنون در برخی طرح ها مطرح شده اند، حتی از هدفمندی یارانه ها نیز عقب ترند.

با اصطلاح «هوشمندسازی» این سازوکار، حتی ارکان هدفمندی نیز از بین رفته اند. به همه پرداخت می شود، بدون اینکه بدانیم به چه کسی و به چه میزان. در این شرایط، نه مصرف کاهش می یابد و نه عدالت محقق می شود.

این بحث وقتی جدی تر شد که حدود سال های ۱۳۹۷ یا ۱۳۹۸ برای اولین بار طرح بازار انرژی مطرح شد، در ابتدا فقط برای بنزین. همان موقع گفتم اگر این منطق باب شود، به زودی برای برق، گاز، گوشت، مرغ، نان و سایر کالاها نیز اعمال خواهد شد. آن زمان گفتند: «نه، فقط برای بنزین است». اما امروز، به شکل گسترده تری مطرح شده است.

تیم های فنی که روی این طرح ها کار می کنند، معمولاً وقتی مدلی را اجرا می کنند و درآمدی حاصل می شود و تعادلی رخ می دهد، احساس موفقیت می کنند و سریع می خواهند برای همه حوزه ها همان کار را انجام بدهند. اما آیا این تعادل فنی، پاسخ گوی ابعاد اجتماعی نیز هست؟

آیا رئیس جمهور وقتی می گوید یارانه ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی رانتی است، در واقع راه را برای تعمیم این مدل به همه حوزه ها باز نمی کند؟ اگر این منطق رفتاری صحیح است، پس چرا به سایر حوزه ها تعمیم داده نشود؟ و صحبت آقای دکتر پزشکیان به عنوان رئیس جمهور کشور این موضوع را به گوشت و مرغ و نان تعمیم می دهد. این منطق فریبنده روی گاز و بنزین نمی ایستد و روی واردات کنجاله و جو و خوراک دام و طیور می رود و می سپارد به بازار. اگر قیمت دلار شد ۱۰۰ تومان، آن هم ۱۰۰ تومان می فروشد و

اگر شد ۸۰ تومان ۸۰ تومان می فروشد و بالا و پایین شدن ابعاد اجتماعی زیادی پیدا می کند. با این منطق خواهند گفت مثلاً آقا ما داریم بابت گندم مثلاً ۲ میلیون تومان یارانه می دهیم یا بابت گوشت و روغن داریم ۵ میلیون تومان یارانه می دهیم. از این به بعد می سپاریم به خود مردم قیمت هرچی شد.

خب ببینید این منطق اشتباه تسری پیدا کرد یعنی خود رئیس جمهور و تیم او از بنزین آمدند روی برق و گاز و سپس روی خوراک مردم که خیلی اهمیت حیاتی دارد. این حد از ساده دیدن موضوع خیلی خطرناک است. من به عنوان یک شهروند عادی از شما می پرسم آقا اگر این منطق رفتاری درست است چرا برای سایر ناکارآمدی های دولت تسری نمی دهید؟ مثلاً شما دارید از محل مالیاتی که از جیب مردم گرفتید از بیماران خاص حمایت می کنید. بیا بید این پول را بین همه مردم توزیع کنید! حالا هر کسی دچار بیماری خاص شد، می رود سهمش را از آن یکی که سالم است می خرد. به این ترتیب بازار درست می شود و مدینه فاضله همین جاست و دیگران بی خود دنبال جای دیگر بودند! درباره مرتع همین طور. مگر مرتع جزء انفال نیست؟! جنگل ها مگر جزء انفال نیست چرا بدهیم به یک سازمان؟! حق چرای دام در این مراتع را بدهیم به همه مردم ایران. هر کسی خواست سهم چراگاهی اش را بفروشد هر کسی خودش گوسفند داشت در مرتع خودش گوسفند بچراند، اگر بیشتر لازم داشت از بقیه حق چراگاهی بخرد. بازاری درست می شود!

در آموزش و پرورش هم می توان بازار ایجاد کرد. دولت می گوید بخش مهمی از بودجه ما صرف آموزش پرورش می شود. چرا کسی که چهار فرزند دارد باید سهم بیشتری از آموزش پرورش دولتی استفاده کند نسبت به کسی که یک فرزند دارد یا کسی که فرزندی ندارد؟! سهم متوسط خانوار ایرانی از آموزش و پرورش



بهترین راه توزیع این منابع آن است که سهمی برابر بین همه تقسیم شود؛ برخی می گویند: «بدهید به خود مردم، خودشان بلدند چه کنند، نیازی به قیم ندارند!» انگار مردم خودشان باید فولاد تولید کنند یا سیم مفتول بسازند. این دیدگاه، نه تنها با نظام تقسیم کار، بلکه با اصول اقتصاد بازار نیز ناسازگار است. حتی در قواعد فقهی نیز آمده که منابع عمومی حق مردم هستند، اما اختیار آن ها با ولی است

مشخص شود و به هر کسی سهمش داده شود بعد افراد بین خود بسته به نیاز سهم بخرند و بفروشند! کسی که چهار فرزند دارد باید از کسی که سهمش را لازم ندارد، سهم آموزش بخرد. دانشگاه همین طور. چرا دولت خرج کسی را در دانشگاه بدهد تا درس بخواند؟! به همین نحو در بهداشت و درمان! بعد نوبت امنیت می رسد! حالا که این راه جواب است، چرا به امنیت تسری پیدا نکنند؟! به جای اینکه این همه سپاه و ارتش و مانور و... درست کنیم و موشک هوا کنیم، همه این پول ها را بیاوریم بین مردم توزیع کنیم و خودشان بهتر می توانند امنیت بخرند و بفروشند! هر محله ای پول خود را جمع می کند برای محله خودش نگهبان می گذارد. مشکل سربازی هم حل می شود! انقدر فرمول فرمول خوب و شیرین و ساده ای ست که همه مسائل را حل می کند! یک کاسه ماست می ریزی در دریا کل دریا دوغ می شود!

حالا به سوال اصلی می رسیم که اساساً چرا دولت شکل گرفت؟ چرا ما مگه ملوک الطوایفی نبودیم؟ چرا این همه جنگیدند؟ چرا این همه دولت مرکزی شکل گرفت در ایران و در دنیا؟ چرا یک سری کارها را به دولت عنوان یک سازمان اجتماعی تفویض کردند؟ چرا تلاش جهانی بر این است که دولت را کارآمد کنند؟ بحث این نیست که این دولت خوب است، دولت تواناست کاراست، نه، مشلات هست ولی این راه حل، خانمان سوز است. کارآمد کردن این ساختار به معنای اختصاص آن حق به مردم و اینکه خودشان خرج کنند نیست. این نگاه بیش از حد ساده سازی شده و بسیار خطرناک است و می تواند خانمان سوز باشد. //



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سید یاسر جبرائیلی زیر نظر شورای سردبیری	چاپخانه: چاپ واژه پرداز اندیشه تلفکس: ۰۲۱۳۸۴۲۵۷۶۳	آدرس: خ انقلاب-خ منیری جاوید-پلاک ۸۷ - طبقه ۷ واحد ۷۰۴ کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۴۶۰	روایت عمیق سیاست و اقتصاد حکمران	حکمران رسانه شماست، درانتشارآن مشارکت کنید	
پست الکترونیک: info@hokmran.com					

دینِ اقتصاد بازار آزاد؛ لگم اقتصادگم و لُنا اقتصادنا



اقتصاد بازار آزاد و لیبرالیسم اقتصادی می‌توانند به‌عنوان یک «دین» توصیف شوند. این توصیف نه بر اساس جنبه‌های متافیزیکی دین، بلکه بر پایهٔ شباهت‌های ساختاری و نقشی که این دودر زندگی اجتماعی و فرهنگی ایفا می‌کنند، صورت می‌گیرد.

۱. اعتقاد به اصول بنیادین

در هر دینی، مجموعه‌ای از باورها و اصول وجود دارد که پیروان آن را به‌عنوان حقیقت مطلق می‌پذیرند. در اقتصاد بازار آزاد و لیبرالیسم نیز اصولی مانند:

- حق مالکیت خصوصی،**
- آزادی انتخاب فردی،**
- رقابت به‌عنوان موتور پیشرفت،**
- کارایی بازار (بدون دخالت دولت)،**

به‌عنوان اصولی بنیادین قلمداد می‌شوند که نباید به چالش کشیده شوند. این اصول به‌نوعی «عقاید مقدس» محسوب می‌شوند و هرگونه انحراف از آن‌ها ممکن است به‌عنوان بدعت یا خطری برای نظام تلقی شود.

۲. نهادهای مذهبی و نهادهای اقتصادی

دین‌ها معمولاً دارای نهادهایی هستند که برای حفظ و گسترش باورها عمل می‌کنند، مانند کلیساها، مساجد یا معابد. در اقتصاد بازار آزاد نیز نهادهایی مانند:

- بانک‌ها و مؤسسات مالی،**
- شرکت‌های چندملیتی،**
- صندوق‌های بین‌المللی** مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی،

نقش مشابهی ایفا می‌کنند. این نهادها نه تنها به حفظ نظام اقتصادی کمک می‌کنند، بلکه آن را تبلیغ و ترویج می‌کنند و حتی در بسیاری از مواقع به توجیه آن می‌پردازند.

۳. طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری

در دین‌ها، انسان‌ها بر اساس ایمان، عملکرد و پایبندی به عقاید، طبقه‌بندی می‌شوند (مثلاً مؤمن، کافر و...). در اقتصاد بازار آزاد نیز افراد بر اساس ثروت، موفقیت اقتصادی و توانایی رقابت ارزش‌گذاری می‌شوند. کسانی که در این نظام در **اندامه سرمقاله:** در چنین زمینه‌ای، خانواری که در خانه‌ای سردسیر و فاقد استانداردهای بهینه‌سازی انرژی زندگی می‌کند، نه می‌تواند مصرف خود را کاهش دهد، و نه آسیب ندیدن معیشت، سلامت و کرامت خود را تضمین کند. همان‌گونه که دیوید هاروی اشاره کرده، عدالت در منطق نئولیبرال، نه با کاهش نابرابری، بلکه با طبیعی جلوه‌دادن و پنهان‌سازی آن پیش می‌رود. ساختار نهادی تولید و توزیع انرژی نیز بحران زاست. خصوصی‌سازی نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها، که با شعار افزایش بهره‌وری و کاهش بار دولت اجرا شد، در عمل به تولید بنگاه‌هایی رانتی، شبه‌خصوصی و فاقد پاسخ‌گویی عمومی انجامیده‌است. این شرکت‌ها نه در زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و نه اطلاعات مالی خود را شفاف ساخته‌اند. در این شرایط، نسخه نئولیبرالی چیزی نیست جز راه‌سازی مصرف‌کننده در بازار و کناره‌گیری دولت از مسئولیت تضمین حق عمومی دسترسی به انرژی. مفهوم «پارانه پنهان»، که به کرات در گفتمان سیاست‌گذاری تکرار می‌شود، نیز بر چندمغالطه تحلیلی استوار است. مقایسه قیمت داخلی با قیمت قوط خلیج فارس، بدون لحاظ تفاوت در درآمد، هزینه خدمات جانی، و بافت اجتماعی مصرف‌کننده، تحلیلی گمراه‌کننده به دست می‌دهد. همان‌گونه که نمی‌توان شاخص عدالت

موفق هستند (مانند کارآفرینان یا سرمایه‌داران)، به‌نوعی «قدیسان» یا «نمونه‌های الگو» تلقی می‌شوند، درحالی‌که کسانی که ناکام می‌مانند، اغلب به‌عنوان «ناکارآمد» یا «بی‌عرضه» خطاب می‌شوند.

۴. آیین‌ها و مراسم

هر دینی آیین‌ها و مراسم خاص خود را دارد که پیروان آن را به هم نزدیک می‌کند. در اقتصاد بازار آزاد نیز می‌توان به رویدادهایی مانند:

- روز جهانی کارآفرینی،**
- مراسم اعطای جوایز اقتصادی** (جایزهٔ یادبود نوبل در اقتصاد یا امین‌الضرب در ایران و...)،
- نمایشگاه‌های تجاری،**
- تماشای تابلو مقدس بورس،**

به‌عنوان آیین‌هایی نگریست که پیروان این دین را به هم پیوند می‌دهد و ارزش‌های آن را تقویت می‌کند.

۵. توجیه‌پذیری و چالش‌ناپذیری

در بسیاری از دین‌ها، عقاید بنیادین اغلب به‌عنوان حقایقی غیرقابل چالش تلقی می‌شوند و نفی و نقد آن‌ها ممکن است به‌عنوان کفر یا بدعت دانسته شود. در دین اقتصاد بازار آزاد نیز انتقاد از اصول این نظام (مانند آزادی مطلق بازار، عدم دخالت دولت، رقابت و تکاثر کثروت و...) اغلب با مقاومت شدید مواجه می‌شود و منتقدان معمولاً به‌عنوان «رادیکال»، «سوسیالیست»، «کمونیست» یا حتی «دشمن توسعه» خطاب می‌شوند.

۶. ایمان به نجات

در بسیاری از دین‌ها، ایمان به نظام دینی به‌عنوان راهی برای نجات و رسیدن به سعادت ابدی تلقی می‌شود. در اقتصاد بازار آزاد نیز ایمان به این نظام به‌عنوان راهی برای دستیابی به رفاه، ثروت و توسعه تبلیغ می‌شود. این ایده که «اگر همه به قوانین بازار ایمان بیاورند، جامعه به بهترین شکل ممکن عمل خواهد کرد»، شباهت زیادی به وعده‌های دینی دارد.

۷. تبلیغ و گسترش اعتقادات

دین‌ها اغلب به دنبال گسترش اعتقادات خود در سراسر جهان هستند. اقتصاد بازار آزاد نیز از طریق نهادهای بین‌المللی مثل OECD (اصلاح CEE)،

شرکت‌های چندملیتی و حتی سیاست‌های خارجی کشورهای قدرتمند، تلاش می‌کند تا اصول خود را به تمام جهان تحمیل کند. این فرآیند به نوعی شبیه به «تبشیر و تنذیر دینی» است.

۸. مفهوم گناه و توبه

در دین‌ها، انجام اعمالی که با اصول دین سازگار نیست، به‌عنوان گناه تلقی می‌شود و توبه به‌عنوان راهی برای بازگشت به راه درست تبلیغ می‌شود. در اقتصاد بازار آزاد نیز:

- استقلال و خودکفایی** کشورهای در حال توسعه گناه بزرگی تلقی می‌شود
- بازگشت به تجارت آزاد** را می‌توان به‌عنوان «توبه» تفسیر کرد.

۹. کنز مال و انباشت و تداول ثروت

در دین‌ها، به‌ویژه در اسلام، انباشت ثروت بدون استفاده مفید (کنز کردن) به‌شدت نهی شده است.

انباشت ثروت تنها برای خود انباشت، بدون هدف اجتماعی یا معنوی در اسلام ممنوع است. از نظر اسلام، پول و ثروت باید مثل خون در جهت خدمت به جامعه و رسیدن به اهداف الهی در جامعه بچرخد.

در «دین بازار آزاد»، اما، کنز کردن و انباشت سرمایه نه تنها تحریم نشده، بلکه به‌عنوان یک ارزش بنیادین تبلیغ می‌شود. در این نظام، انباشت ثروت به‌عنوان نماد موفقیت فردی و حتی «قدرت» تلقی می‌شود. شعار این دین اقتصادی این است که «هرچه بیشتر ثروت جمع کنی، موفق‌تر خواهی بود». این رویکرد باعث می‌شود که در بسیاری از مواقع، ثروت در دست گروهی از افراد متمرکز شود و جامعه با نابرابری‌های عمیق مواجه شود.

۱۰. ربا؛ افزایش ثروت بدون تلاش

در ادیان الهی، به‌ویژه در اسلام، ربا به‌شدت مورد نکوهش قرار گرفته و به‌عنوان جنگ با خدا معرفی می‌شود.

این نهی شدید به این دلیل است که ربا نوعی استثمار بدون تلاش است و باعث می‌شود که ثروت صاحبان سرمایه از طریق مکانیزم‌های غیرعادلانه افزایش یابد. در اسلام، رشد اقتصادی باید بر پایهٔ کار، تولید واقعی و تبادل عادلانه باشد.

در مقابل، در «دین بازار آزاد»، ربا نه تنها ممنوع نیست، بلکه ستون فقرات نظام اقتصادی است. بانک‌ها، مؤسسات مالی و حتی دولت‌ها از طریق دادن و گرفتن وام‌های ربوی، موتور اقتصاد سرمایه‌داری را به حرکت درمی‌آورند. این نظام به‌نوعی «وجوب ربا» را حکم می‌کند و به جای تأکید بر عدالت، بر رشد اقتصادی و سودآوری به هر قیمتی تمرکز می‌کند.

۱۱. احکام اقتصادی

در دین‌ها، احکام اقتصادی به‌صورت دقیق و مدون تعیین شده‌اند. اسلام اعمال اقتصادی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

- حلال:** مانند کسب درآمد از طریق کار، تجارت عادلانه و سرمایه‌گذاری در تولید واقعی.

- حرام:** مانند ربا، قمار، کلاهبرداری و سایر مکاسب محرمة.

- واجب:** مانند پرداخت خمس و زکات و کمک به نیازمندان و اجرای عدالت اقتصادی و...

در «دین بازار آزاد» هم این تقسیم‌بندی وجود دارد. از یک طرف همه فعالیت‌های اقتصادی که منجر به رشد ثروت و سودآوری شوند، مشروع تلقی می‌شوند. حتی اگر این فعالیت‌ها باعث نابرابری، استثمار یا آسیب به محیط زیست شوند، هیچ محدودیت اخلاقی برای آنها وجود ندارد. در این نظام، «سودآوری» معیار اصلی ارزیابی است و هیچ خط قرمزی برای فعالیت‌های اقتصادی تعریف نشده است مگر خطوط قرمزی در راستای حفظ منافع سرمایه‌داران مثل کپی‌رایت و حقوق مالکیت معنوی و...

۱۲. وظایف اجتماعی: دولت در مقابل بازار

در دین‌ها، به‌ویژه در اسلام، دولت و حکومت وظیفه دارد که از عدالت اجتماعی حمایت کند و از حقوق ضعفا و محروم جامعه دفاع کرده و نیازهای اساسی آنها را تأمین کند.

- جمع‌آوری و توزیع خمس و زکات و انواع مالیات‌های اسلامی.**

- اجرای قوانین مربوط به کار و حقوق کارگران.**

- جلوگیری از انباشت بی‌رویه ثروت با توزیع عادلانه ابزار کار.**
- و...**

اسلام به حکومت مسئولیت می‌دهد که اقتصاد را در جهت بهبود وضعیت عدالت اجتماعی هدایت کند.

در «دین بازار آزاد»، اما، دولت نقش خود را به حداقل می‌رساند و ترجیح می‌دهد که اقتصاد به‌طور کامل تحت کنترل بازار باشد. این رویکرد به‌نوعی «وحی بازار» تلقی می‌شود که آدام اسمیت با عنوان دست نامرئی از آن یاد می‌کند. دین اقتصاد بازار آزاد هر چیزی را که منجر به رشد اقتصادی شود، مشروع می‌داند ولو خلاف فرهنگ و ارزش‌ها و... باشد. در این نظام، وظایف اجتماعی دولت اغلب نادیده گرفته می‌شوند و تمرکز اصلی بر رقابت و سودآوری است.

این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که اقتصاد بازار آزاد، به‌عنوان یک «دین مدرن»، دارای اصول و ارزش‌هایی است که با اصول دین‌های الهی مانند اسلام در تضاد است.

خلاصه آنکه «اقتصاد بازار آزاد»، «کاپیتالیسم»، «لیبرالیسم» یا هر عنوان دیگری که بر روی آن می‌گذارند و سعی می‌کنند آن را تبلیغ و ترویج کنند، دینی ست که بر مبنای ماتریالیسم و نفی وحی و توحید بنا شده و می‌گوید: لا إِلَهَ إِلَّا «مطلوبیت شخصی»!

و همچون قارون می‌گوید این ثروت‌ها «عِلْمِ عِنْدِي» کسب شده است.

در حقیقت در این دین تمام جامعه یک بازار بزرگ است و همه چیز کالا و قابل خرید و فروش است.

در این دین باید «اَلْهَکْمُ الْکَآثِرُ».

در این دین واجب است «يَكُونُ ذُو لَّةَ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ».

در این دین فرض است «سرمایه‌گذاری خارجی».

در این دین لازم است نابودی خانواده.

در این دین فریضه است که مردم بگویند «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ».

در این دین از او جب واجبات است وجود شکاف طبقاتی.

در این دین حکم خدایگان لیبرال است که سرمایه، مدار و محور همه روابط و ساختارهای اجتماعی باشد.

در این دین باید انسان‌ها اجیر شوند.

در این دین باید رسانه‌ها مردم را به سمت مصرف بیشتر تشویق کنند.

در این دین باید مردم با یکدیگر بر سر کسب دنیا رقابت کنند.

در این دین باید...

و «علم اقتصاد» یک نقاب زیباست بر چهره این دین غیرالهی، ضد عدالت و غیرانسانی!

توجهت مطالعه بیشتر در این خصوص پیشنهاد می‌شود:

- فریب بزرگ؛ علم اقتصاد یا اقتصاد علم نما

- سرمایه‌داری به مثابه دین، والتربنیامین (۱۹۸۵)
- مغالطه آدام اسمیت؛ رهنمودی به الهیات اقتصادی، دانکن کی فولی، ترجمه حمیدرضا مقصودی و علی سعیدی
- افسانه علم اقتصاد یکتا، علی دینی ترکمانی (دنیای اقتصاد)
- افسانه علم اقتصاد، علی سعیدی (مجله خردورزی، شماره ۱۰)

فعال خود را در بازطراحی نهادی ایفا کنند. نهادهایی چون شرکت ملی گاز و نفت، نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها باید مأموریت خود را بازتعریف کنند: از بنگاه‌های زبان ده، به موتورهای توسعه و توازن ساختاری بدل شوند. این مهم بدون تغییر الگوی حکمرانی اقتصادی، گذار از بودجه‌ریزی بخشی به نگاه سیستمی، و تقویت سرمایه‌گذاری عمومی ممکن نخواهد بود.

و نهایتاً باید اذعان کرد که انرژی در ایران تنها یک متغیر اقتصادی نیست؛ بلکه شاخصی از رابطه دولت و مردم، و معیاری از کیفیت عدالت اجتماعی است. تازمانی که این رابطه بر پایه اعتماد، پاسخ‌گویی و مشارکت بازسازی نشود، هیچ اصلاحی- حتی اگر از نظر فنی موجه باشد- در میدان جامعه مشروعیت نخواهد یافت. فرصت هنوز باقی است. بحران هنوز به نقطه بی‌بازگشت نرسیده است. اما اگر سیاست‌گذاری همچنان دل به نسخه‌های ساده‌انگارانه نئولیبرال خوش کند، بحران انرژی، نه تنها به خاموشی شبکه، بلکه به خاموشی سرمایه اجتماعی خواهد انجامید. بازگشت به عدالت، بازسازی دولت، و بازنگری در منطق بازار، اکنون نه یک گزینه، بلکه یک ضرورت است. 🔥

سیاست‌گذاری، در چنین زمینه‌ای، اجرای سیاست افزایش قیمت بدون بازآرایی نهادی، بازتعریف نقش دولت و بازسازی شبکه‌های حمایتی، نه تنها به حل مسئله کمکی نمی‌کند، بلکه می‌تواند کل نظم توزیع منابع را وارد فاز بی‌ثباتی کند. برای عبور از این بحران، نخست باید ایدئولوژی پنهان نئولیبرالیسم را به نقد کشید؛ ایدئولوژی‌ای که دولت را تنها به مثابه مدیر بودجه یا تنظیم‌گر قیمت‌ها می‌بیند، باید به فهم دولت به مثابه متولی عدالت بازگشت- دولتی که وظیفه اش صرفاً تنظیم بازار نیست، بلکه تضمین دسترسی عادلانه به منابع حیاتی است. این بازگشت مستلزم بازسازی سیاست صنعتی در حوزه انرژی، طراحی نظام قیمت‌گذاری ترکیبی اقتصادی- اجتماعی، و ایجاد نهادهای تنظیم‌گر مستقل و پاسخ‌گواست.

دوم، نسبت میان قیمت، درآمد و هزینه زندگی باید بازتعریف شود. وقتی هزینه تولید انرژی جهانی شده است، نمی‌توان درآمد ریاالی نگه داشت. عدالت در اینجایی تحقق تقارن نهادی؛ با قیمت‌ها باید متناسب با درآمد تنظیم شوند، یا نظام درآمدی با هزینه‌ها توازن یابد. در غیر این صورت، ناترازی از حوزه انرژی به کل اقتصاد و جامعه تسری خواهد یافت.

سوم، دولت نباید از عرصه کنار رود، بلکه باید نقش